

نگارنو

۱۳۴

NEGAH-E-NOU

ISSN 2322-5947

سال سی و یکم، تابستان ۱۴۰۱

۲۶۰ صفحه، ۱۰۰،۰۰۰ تومان

با آثاری از:

علیرضا آیز

محمدعلی آتشبرگ

محمد اربابی

امیلی امرایی

همایون امینی

خسرو باقری

الوند بهاری

ارسیا تقوا

مهدی حسنی

بزرگمهر حسین پور

امیرحسین جلالی ندوشن

احمد جلیلی

امیرعطا جولایی

محسن خلیلی

رزینا داوری آشتیانی

هدیه رهبری

بهمن زبردست

احمد سیف

محسن شجاعی

محمدرضا شجریان

محمدرضا شفیعی کدکنی

زهرا صابری

مجید صادقی

سعید صادقیان

رؤیا صدر

امید طیب زاده

کامیار عابدی

حسن کریم زاده

سرور کسمائی

سیاوش گلشیری

بهمن مقصودلو

احسان موسوی خلخالی

علی اکبر نجاتی صفا

بخش ویژه
امیر هوشنگ
آبتهاج (سایه)

بخش ویژه
افسردگی

سردبیر: علی میرزائی

هیئت مشاوران: الوند بهاری، مزده دقیقی، رضارضایی، حسین فراستخواه، آبتین گلکار، حسین معصومی همدانی

مدیر هنری: افشین جم ■ امور آگهی‌ها: یامداد میرزائی ■ مدیر داخلی: وحیده سرمالک
ناظر فنی: انوشه صادقی آزاد ■ سایت: آرش ایزدی

با سپاس از مشاوران و کارشناسانی که سردبیر را در ارزیابی آثاری که در این شماره منتشر شده است یاری کردند.

سایت: www.negahenou.ir ای میل: negahenou.jou@gmail.com

نشانی: تهران، میدان آرژانتین، ابتدای خیابان احمد قصیر، خیابان نوزدهم، شماره ۱۸، واحد ۹، کدپستی: ۱۵۱۳۸۴۳۸۳۱

شماره تلفن/دورنگار: ۸۸۷۱۶۸۱۲، ۸۸۷۱۰۵۳۹

ساعات کار دفتر نشریه: ۱۰ تا ۱۶. پنجشنبه‌ها تعطیل است.

- نگاه‌نو آثاری را به چاپ می‌رساند که اصیل، تحلیلی، مستدل، و تفکربرانگیز باشند و دانش و فرهنگ و آگاهی مخاطبان را اعتلا بخشند. انتشار نوشته‌های مستند و مستدل درباره رویدادها و تحولات جهان معاصر در اولویت است، و آن چه گذران پر بار اوقات فراغت خوانندگان را ممکن سازد نیز در این نشریه به چاپ می‌رسد.
- نگاه‌نو نشریه‌ای است آزاد و مستقل، که به هیچ گروه و دسته‌ای وابستگی و تمایل خاص ندارد و از هیچ گروه و اندیشه ویژه‌ای پشتیبانی نمی‌کند.
- چاپ آثار در نگاه‌نو لزوماً به معنای تأیید دیدگاه‌های پدیدآورندگان آن‌ها نیست.
- آثاری که به نگاه‌نو می‌رسد بازگردانده نمی‌شود. صاحبان آثار اگر مایل هستند از پذیرش یا عدم پذیرش اثرشان آگاه شوند، شماره تلفن یا نشانی‌ای میل خود را در روی صفحه نخست اثر خود بنویسند.
- نگاه‌نو آثار پذیرفته شده را ویرایش می‌کند، ولی اگر این ویرایش به تغییر اساسی اثر کشیده شود، با آگاهی و اجازه صاحب اثر خواهد بود.
- تکثیر و تجدید چاپ مقاله‌ها و طرح‌های نگاه‌نو ممنوع است، مگر با اجازه کتبی صاحب اثر و نگاه‌نو. استناد به بخش‌هایی از مقاله‌ها، در صورت ذکر مأخذ، از این حکم مستثنی است.

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت ایرانچاپ؛ تلفن: ۲۹۹۹۹؛ نشانی: بلوار میرداماد، خیابان دکتر محمد مصدق

خیابان اطلاعات، مؤسسه اطلاعات، کدپستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱

نگاه‌نوراً مشترک شوید

هر شماره‌ای که مشترک شوید، درآمد نگاه‌نورا به میزان ۴۰٪ بهای روی جلد افزایش می‌دهید.

بهای اشتراک ۴ شماره با هزینه پست سفارشی برای داخل کشور ۴۴۰,۰۰۰ تومان	■■■■
پست زمینی: اروپا و آسیا ۹۰۰,۰۰۰ تومان؛ امریکا، کانادا، و استرالیا ۱,۲۰۰,۰۰۰ تومان	■■■■
پست هوایی: اروپا و آسیا ۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان؛ امریکا، کانادا، و استرالیا ۷,۰۰۰,۰۰۰ تومان	■■■■
هزینه دریافت فایل PDF هر شماره نگاه‌نو: ۳۰,۰۰۰ تومان	■■■■

بهای اشتراک را در سراسر کشور به حساب بانکی نگاه‌نو (شماره حساب ۱-۶۶۵۲۶-۸۱-۲۰۹، بانک پاسارگاد، تهران، شعبه الوند، کد ۲۰۹، یا کارت شماره ۴۵۱۸-۰۰۲-۲۹۷۰-۰۰۲-۵۰۲۲ بانک پاسارگاد)، به نام مؤسسه فرهنگی-هنری نگاره آفتاب واریز فرمایید و سپس با ما تماس بگیرید: ۰۲۱-۸۸۷۱۰۵۳۹



برگ درخواست اشتراک

نام:	نام خانوادگی:	آغاز اشتراک از شماره
مبلغی که پرداخته‌ام:	شماره رسید پرداخت:	
نشانی گیرنده:	کد پستی:	
شماره تلفن ثابت:	شماره تلفن همراه:	
Email:		

فروش شماره‌های پیشین نگاه‌نو

اگر خواستار شماره‌های پیشین نگاه‌نو هستید، بهای نسخه / نسخه‌های درخواستی را به حساب بانکی نگاه‌نو واریز کنید و سپس با ما تماس بگیرید.

شماره‌های موجود

۸۴، ۸۳، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ویژه‌نامه آرنست همینگوی

بهای هر نسخه: ۱۰۰,۰۰۰ تومان

- ۶ نامه به نگاه نو
- ۱۲ یادداشت مدیرمسئول
- ۱۳ بس تجربه کردیم در این دیر مکافات • امیرعطا جولایی

بخش ویژه ۱ • امیرهوشنگ ابتهاج (سایه)

- ۱۴ نبض امروز • بزرگمهر حسین پور
- ۱۵ سایه در هجده اپیزود • علی میرزائی
- ۲۳ ابتهاج، دوست داشتنی تر از شعرش • محمدرضا شجریان
- ۲۶ سایه، آینه دار غم ها و شادی های عصرا • محمدرضا شفیعی کدکنی
- ۲۸ سراینده ای از نسل سرآمدان • کامیار عابدی
- ۳۴ آن که این باغ پر بهار گذاشت • الوند بهاری

مقاله ها

- ۳۷ مصدق در قرن بیست و یکم • احمد سیف
- ۴۷ حکمران اصلاح طلب، درویش دموکرات • هدیه رهبری
- ۵۹ جبهه ملی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی • بهمن زبردست
- ۷۱ مرزهای ناروشن در ایران شناسی روسیه • محسن شجاعی
- ۸۱ پنداره ایران در اندرونی مائوشکا • محسن خلیلی
- ۹۳ درباره گلستان و آل احمد • امید طبیب زاده
- ۱۲۳ امیرهوشنگ کاووسی و تراژدی سینمای ایران • بهمن مقصدلو

بخش ویژه ۲ • افسردگی

- ۱۳۶ درباره بخش ویژه این شماره • علی میرزائی
- ۱۳۸ افسردگی، فصلی مهم از زندگی بشر • احمد جلیلی
- ۱۴۲ تاریخ افسردگی با نگاهی ویژه به تاریخ روان پزشکی در ایران • مجید صادقی
- ۱۴۷ افسردگی در کودکان و نوجوانان • رزیتا داوری آشتیانی
- ۱۵۱ شرم از افسردگی • ارسیا تقوا
- ۱۵۳ چرا برخی خودکشی می کنند؟ • امیرحسین جلالی ندوشن
- ۱۵۸ افسردگی: ناخوشی روانی؟ مشکل سلامت عمومی؟ یا معضل انسانی؟ • همایون امینی
- ۱۶۲ افسردگی: سیری در عوامل زیستی • محمد اربابی
- ۱۶۸ درمان افسردگی • علی اکبر نجاتی صفا

گفت و گوها

- استبداد و اشتغال و سرکوب را به ما تحمیل کرده اند • گفت و گوی معتمد خلف با الیاس خوری
- ۱۷۵ احسان موسوی خلخالی
- ۱۸۹ برای دروغ شامه تیزی دارم • گفت و گوی اختصاصی امیلی امرابی با لودمیلا اولیتسکایا
- ۱۹۵ افق های تازه ای که نقد بر نویسندگان می گشاید • گفت و گوی سعید صادقیان با دومینیک ویار

داستان

- ۲۰۶ گربه کشان • غادة السَّمان / زهرا صابری

رویدادها و گزارش ها

- ۲۲۲ به یاد احمد گلشیری • سیاوش گلشیری
- ۲۲۳ دیگر نبود، مرده بودی: به یاد مسعود احمدی • علیرضا آبیز
- ۲۲۸ آشنایی با م. ف. فرزانه • سرور کسمایی

کتاب

- ۲۳۲ تازه های کتاب • بهنام تهرانی
- ۲۴۳ انتقاد کتاب • محمدعلی آتش برگ، خسرو باقری، رؤیا صدر، امیرعطا جولایی، علی میرزائی

دربارهٔ گلستان و آل احمد

ساکنان چاه و برج عاج در این عرصات

امید طیب زاده*

برای داریوش آشوری

مقدمه^۱

گلستان (متولد ۱۳۰۱) و آل احمد (متولد ۱۳۰۲) با سنّ و سال نزدیک به هم، و هر دو از خانواده‌هایی نسبتاً مرفّه باریشه‌های مذهبی برخاسته بودند. آغاز آشنایی و ارتباط آنان به سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ برمی‌گردد که فعالیت خود را در حزب تودهٔ ایران آغاز کردند، و این آشنایی و ارتباط، با فراز و نشیب‌های عجیب و بسیار، تا زمان مرگ آل احمد ادامه داشت. آل احمد در کتاب یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات (چاپ نخست: رواق ۱۳۵۶)^۲، از گلستان بسیار سخن گفته است، و گلستان نیز در مصاحبه‌ها و یادداشت‌های گوناگون خود که همگی مربوط به سال‌ها پس از مرگ آل احمد می‌شوند، سخنان بسیاری دربارهٔ او بر زبان آورده است. در این مختصر می‌کوشم تا بیشتر بر اساس همین سخنان به بررسی روابط ابراهیم گلستان و جلال آل احمد پردازم و از این طریق تصویری از فضای حاکم بر جریان‌های روشنفکری روزگار معاصر ایران در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۲۴ (زمان آشنایی آن دو) تا ۱۳۴۸ (زمان مرگ آل احمد) به دست دهم، و نیز برخی نکات پوشیده و مبهم در این دوره را، در حد توانم، روشن کنم.

در اینجا طی دوازده عنوان زیر که به ترتیب تاریخ تنظیم شده‌اند، به بررسی موضوعات می‌پردازم: (۱) آغاز آشنایی (۱۳۲۴ و ۱۳۲۵)؛ (۲) انشعاب (۱۴ دی ۱۳۲۶)؛ (۳) آبادان (۱۳۲۷-۱۳۲۸)؛ (۴) شکار سایه (۱۳۲۹)؛ (۵) فرانکلین و آل احمد (۱۳۳۳)؛ (۶) ترجمهٔ مائده‌های زمینی (۱۳۳۴)؛

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ تهران. تازه‌ترین کتاب ایشان: تحلیل وزن شعر عامیانهٔ فارسی (همراه هزار مصراع شعر عامیانه و تقطیع آن‌ها)، ویراست دوم، کتاب بهار، ۱۳۹۹.

(۷) خارک (۱۳۳۸-۱۳۴۰)؛ (۸) کتاب ماه و کیهان ماه (۱۳۴۱)؛ (۹) ای. جی. باس (۱۳۴۱)؛ (۱۰) سال‌های ساواک (۱۳۴۳-۱۳۴۸)؛ (۱۱) وصیت‌نامه آل احمد (۶ فروردین ۱۳۴۳)؛ و (۱۲) غرب‌زدگی و استبداد؛ و نتیجه‌گیری.

۱. آغاز آشنایی (۱۳۲۴ و ۱۳۲۵)

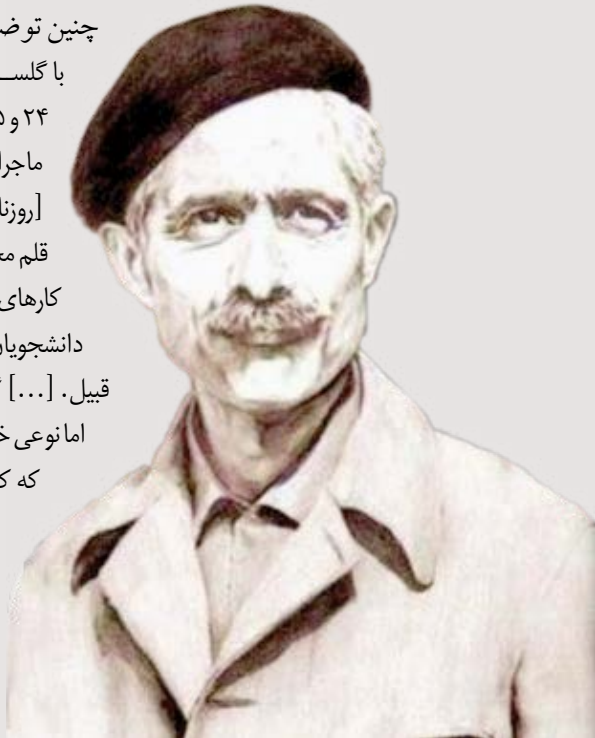
گلستان دربارهٔ آغاز آشنایی اش با آل احمد چنین می‌گوید:

... او شاگرد خانلری بود و خانلری او را آورده بود که غلط‌گیری چاپخانه‌ای برای مجلهٔ سخن بکند. [...] بعد که تابستان ۱۳۲۵ قرار شد ماهنامهٔ مردم در بیاید کیانوری او را از سخن آورد به عمارت نشریه‌ها و چاپخانهٔ شعله‌ور که پشت بنای ناتمام و خراب شده‌ی «اُپرا» بود که بعد شد بانک رهنی. [...] آل احمد در قسمت چاپخانه تصحیح می‌کرد و وقتی صفحه‌ها آماده می‌شد معمولاً عصر یا اول شب آن‌ها را می‌آورد به [احسان] طبری نشان دهد. من از آن جا با او آشنا شدم.^۲

و آل احمد دربارهٔ آغاز آشنایی اش با گلستان

چنین توضیح داده است:

با گلستان نیز از همان سال‌های ۲۴ و ۱۳۲۵ آشنا بودیم. در همان ماجراهای سیاسی. او اخبار خارجی [روزنامه] رهبر را درست می‌کرد و این قلم مجلهٔ مردم را می‌گرداند و دیگر کارهای مطبوعاتی پراکنده. بیشتر برای دانشجویان و ترجمه‌ای و قصه‌ای و از این قبیل. [...] گلستان مثل همهٔ ما فعال بود. اما نوعی خودخواهی نمایش دهنده داشت که کمتر در دیگران می‌دید. همیشه متکلم و حده بود. مجال گوش دادن به دیگری را نداشت. اینها را هنوز هم دارد. اما باهوش بود و با ذوق. خوب می‌نوشت و

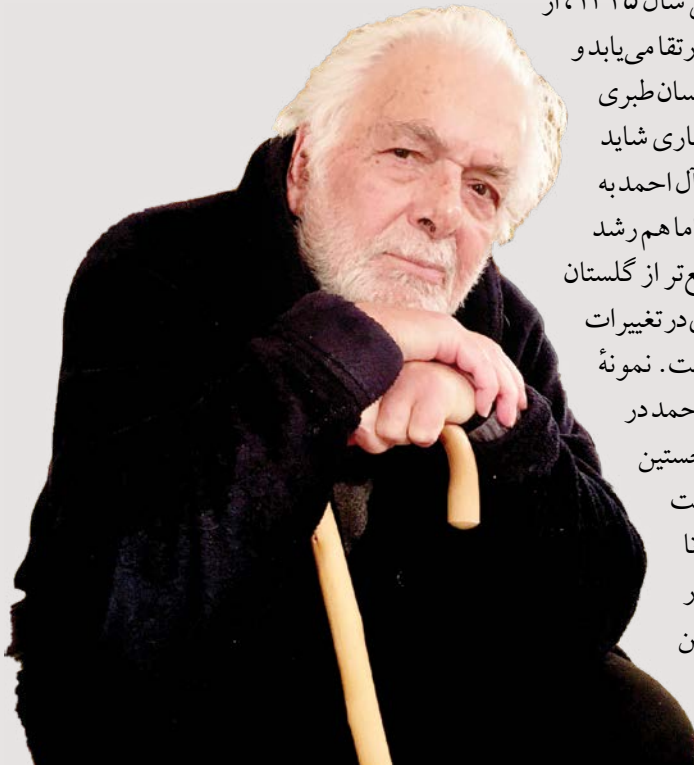


جلال آل احمد

خوب عکس بر می داشت. [...] قلم هم می زد. ترجمه هم می کرد. و اغلب را خوب. و گاهی بسیار خوب. حُسنش این بود که تفتن می کرد (مثل حالا نبود که از این راه‌ها نان بخورد) و ناچار فرصت مطالعه داشت.^۴

انور خامه‌ای در شرح خاطرات خودش از حزب توده ایران، گلستان را از نسل دوم، و آل احمد را از نسل سوم روشنفکرانی دانسته است که به حزب توده پیوسته بودند، اما، آن گونه که خامه‌ای توضیح می دهد، این تقدم و تأخر صرفاً به سن یا به زمان پیوستن افراد به حزب توده مربوط می شده و مطلقاً ربطی به موقعیت اجتماعی یا طبقاتی آنان در ساختمان آن حزب نداشته است.^۵ در هر حال گلستان، به تصریح خودش، پس از مدتی کار در روزنامه‌های مردم و رهبر، تحت نظارت احسان طبری که عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول استان مازندران بود، به مازندران می رود و مسئولیت حزب توده را در شهر شاهی (قائم شهر امروز) عهده‌دار می شود.^۶ اما آل احمد در همان ایام از صورت یک عضو ساده حزب توده به عضویت کمیته حزبی تهران و نمایندگی کنگره حزب می رسد، و سپس، در اوایل سال ۱۳۲۵، از

مدیر داخلی ماهنامه مردم ارتقا می یابد و مأمور می شود تا زیر نظر احسان طبری آن ماهنامه را منتشر کند.^۷ باری شاید گلستان قدری زودتر از آل احمد به حزب توده پیوسته بود، اما هم رشد آل احمد در آن حزب سریع‌تر از گلستان بود و هم نقش بسیار بیشتری در تغییرات بعدی حزب بر عهده داشت. نمونه دیگر رشد بسیار سریع آل احمد در حزب توده ایران مرتبط با نخستین کنگره نویسندگان ایران است که در روزهای چهارم تا یازدهم تیرماه ۱۳۲۵ برگزار شد. در این کنگره از ۷۸ تن از نویسندگان و شاعران و محققان برجسته آن



ابراهیم گلستان

روز ایران دعوت شده بود که نام جلال آل احمد نیز در آن میان، در ردیف پنجم به چشم می خورد. او در آن زمان تنها ۲۳ سال داشت و احتمالاً جوان ترین عضو کنگره بود. نام برخی از دیگر اعضای کنگره مبین اهمیت و نقش آن کنگره در وقایع بعدی ادبیات معاصر فارسی است: اعتمادزاده (به آذین)، افراشته، عباس اقبال، بهار (ملک الشعرا)، ذبیح الله بهروز، پژمان، ابراهیم پورداود، فریدون توللی، صادق چوبک، مهدی حمیدی شیرازی، فریدون توللی، صادق چوبک، علی اکبر دهخدا، فاطمه سیاح، عبدالعظیم خان قریب، بزرگ علوی، محمد معین، مدرس رضوی، نیما یوشیج، صادق هدایت، جلال همایی، کریم کشاورز، رهی معیری، سعید نفیسی، فروزان فر، محمد قزوینی، علی اصغر حکمت، حبیب یغمایی، و...^۸ البته اینکه نام گلستان در فهرست یاد شده نیامده معنای خاصی ندارد، اما اینکه نام آل احمد در نخستین سال پیوستن به حزب توده در این فهرست و در کنار نام جمعی از شاعران و نویسندگان صاحب نام ایرانی ذکر شده است، بی گمان حاکی از فعالیت های جدی و رشد فزاینده وی در ساختار آن حزب است.^۹



۲. انشعاب (۱۴ دی ۱۳۲۶)^{۱۰}

می دانیم که در چهاردهم دی ماه ۱۳۲۶ جمعی از اعضای حزب توده ایران، به رهبری خلیل ملکی، رسماً از آن حزب جدا شدند. آنان امید داشتند که با افشای اشتباهات و مفاسد حاکم بر حزب، و سپس با بهره گیری از کمک های حزب کمونیست شوروی، ساختار حزب را از اساس اصلاح کنند! اما این محاسبات ساده لوحانه همگی غلط از آب در آمد و گروه جدید نتوانست در زیر حمله های دستگاه تبلیغاتی شوروی و رادیو مسکو دوامی بیاورد.^{۱۱} آل احمد از جمله افرادی بود که همراه با خلیل ملکی از حزب جدا شد، اما گلستان اندکی پس از اقدام آن ها از حزب بیرون آمد. گلستان درباره نقش آل احمد در انشعاب و علت تأخیر خود در جدا شدنش از حزب توده چنین گفته است:

اولاً این که می گویند آل احمد جدا شد، بدبخت آل احمد اصلاً کاره ای نبود. نه سر پیاز بود و نه ته پیاز. آن هایی که انشعاب کردند خلیل ملکی بود، خامه ای بود [...]. کسانی که در حزب کاره ای بودند. آل احمد به راه نیفتاده بود آن وقت ها که کاره ای باشد. این که عیبش نبود. راه نیفتاده بود. حتی مقاله هم نمی نوشت برای نشریه ای. برخلاف آن چه خودش گفته است او از میتینگ حزب توده به نفع و پشتیبانی شوروی و درخواست نفت کافتارادزه که تانک ها و سربازان روسی برای حمایت

توده‌ای‌ها به خیابان‌های تهران ریختند نه فقط از حزب خارج نشد اصلاً هنوز به حزب نیامده بود. [۰۰۰] دو نفر این کار را نکردند یکی من بودم و یکی اپریم. اصلاً به اپریم. خبر نداده بودند. به من هم خبر نداده بودند. چون می‌دانستند که مخالفت می‌کنم. اما من به‌طور تصادفی با خبر شدم.^{۱۲}

پیش از تفسیر آرای گلستان درباره نقش آل احمد در انشعاب و عملکرد خودش، لازم است نگاهی هم بیندازیم به توصیف‌های آل احمد از قضیه انشعاب و نقش گلستان در آن. او در بخش نخست کتاب یک چاه و دو چاله... درباره گلستان چنین آورده است:

اولین تجربه جدی ما با گلستان در خود داستان انشعاب بود. او با ما بود اما ما ما نیامد. ما که انشعابمان را کردیم او تنها رفت و کاغذ استعفایی به حزب نوشت و در آمد. که بله چون نزدیک‌ترین دوستان من رفتند دیگر جای من هم اینجا نیست. اعتراف می‌کرد که به اتکای ما در آن ماجرا بوده است. اما پیش از آن خودبین بود که همراه جمع بیاید و گمنام بماند. آخر خلیل ملکی سرکرده ما بود و او ناچار مثل من دست دوم و سوم می‌ماند.^{۱۳}

گلستان پیش از آن خودبین بود که همراه جمع بیاید و گمنام بماند. آخر خلیل ملکی سرکرده ما بود و او ناچار مثل من دست دوم و سوم می‌ماند

آل احمد در دو جای دیگر نیز درباره قضیه انشعاب سخن گفته است؛ یکی در بخش دوم همان کتاب یک چاه و دو چاله...^{۱۴}؛ و یکی هم در کتاب خدمت و خیانت روشنفکران^{۱۵} در واقع آنجا که گلستان از نقش آل احمد در انشعاب و میتینگ حزب توده در پشتیبانی از شوروی و درخواست نفت کافتارادزه سخن می‌گوید، به همین بخش از سخنان آل احمد اشاره دارد:

روزگاری بود و حزب توده‌ای بود و حرف و سخنی داشت و انقلابی می‌نمود و ضد استعمار حرف می‌زد و مدافع کارگران و دهقانان بود و چه دعوی‌های دیگر و چه شوری که انگیزخته بود و ما جوان بودیم و عضو آن حزب بودیم و نمی‌دانستیم سر نخ دست کیست و جوانی مان را می‌فرسودیم و تجربه می‌اندوختیم. برای خود من، «اما» روزی شروع شد که مأمور انتظامات یکی از تظاهرات حزبی بودم که به نفع مأموریت کافتارادزه برای گرفتن نفت شمال راه انداخته بودیم. (سال ۲۳ یا ۲۴؟) از در حزب (خیابان فردوسی) تا چهارراه مخبرالدوله با بازوبند انتظامات چه فخرها که به خلق نفروختیم؛ اما اول شاه‌آباد چشمم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز که ناظر و حامی تظاهر ما کنار خیابان صف کشیده بودند که یکمرتبه جاخوردم و چنان خجالت کشیدم که تپیدم توی کوچه سیدهاشم و بازوبند را سوت کردم و بعد قضیه سراب پیش آمد و بعد کشتار زیرپل چالوس و بعد قضیه آذربایجان و بعد دفاع حزب از اقامت قوای روس و بعد شرکت حزب در کابینه قوام و بعد... دیگر قضا؛ که به انشعاب کشید. ۱۵/۱

اولاً در اینکه آل احمد در آن زمان نقش برجسته‌ای در رهبری انشعاب نداشته شکی نیست، اما این مطلقاً بدان معنا نیست که او «اصلاً کاره‌ای نبود، نه سرپایز بود و نه ته‌پياز!» اگر اصرار و پی‌گیری جوانانی چون آل احمد نبود، شاید افرادی چون خلیل ملکی و انور خامه‌ای هرگز زیر بار انشعاب نمی‌رفتند؛ و این البته نکته‌ای است که بسیاری از مورخان و معاصران انشعاب نیز بر آن تأکید داشته‌اند.^{۱۶}

ثانیاً، گلستان به هنگام نام بردن از شرکت‌کنندگان در انشعاب، یعنی کسانی که به قول خودش «در حزب کاره‌ای بودند»، مرتکب اشتباه عجیبی شده است؛ در متن کامل نخستین اعلامیه انشعاب نام دوازده نفر به این ترتیب آورده شده است: خلیل ملکی، انور خامه‌ای، مهندس اسماعیل زنجانی، مهندس زاوش، دکتر رحیم عابدی، فریدون توللی، محمد علی جواهری، مهندس ناصحی، محمد سالک، محمد امین ریاحی، مهندس حسین ملک، جلال آل احمد.^{۱۷} چنانکه می‌بینیم نام آل احمد نیز، برخلاف گفته گلستان، به عنوان آخرین و البته جوان‌ترین فرد در این فهرست ثبت شده است. یعنی آل احمد، به رغم سن بسیار کمش در آن زمان (حدود ۲۴ سال) قطعاً از زمره کسانی بوده است «که در حزب [یا دست‌کم در انشعاب] کاره‌ای بودند».^{۱۸} ثالثاً، گلستان سخنی را به آل احمد نسبت می‌دهد که او هرگز بر زبان نیاورده بوده است: «بر خلاف آنچه خودش [= آل احمد] گفته است، او از میتینگ حزب توده به نفع و پشتیبانی شوروی و درخواست نفت کافتارادزه که تانک‌ها و سربازان روسی برای حمایت توده‌ای‌ها به خیابان‌های تهران ریخته‌ند فقط از حزب

**اگر اصرار و پی‌گیری
جوانانی چون آل
احمد نبود، شاید
افرادی چون خلیل
ملکی و انور خامه‌ای
هرگز زیر بار انشعاب
نمی‌رفتند**

خارج نشد اصلاً هنوز به حزب نیامده بود.» باید توجه داشت که میتینگ حزب توده در حمایت از شوروی و در پشتیبانی از کافتارادزه در پنجم آبان ۱۳۲۳ برگزار شد، اما اعلامیه انشعاب حدود سه سال بعد از آن، در چهاردهم دی ۱۳۲۶، منتشر و پخش شد. بنابراین چگونه ممکن است آل احمد که آشکارا تا ۱۳۲۶ در حزب توده فعالیت می‌کرده، چنین حرفی زده باشد؟ در واقع او میتینگ حزب توده را در ۱۳۲۳، نقطه آغازی بر وقایع متعدد دیگری می‌دانسته (مانند قضیه سراب و کشتار زیرپل چالوس و قضیه آذربایجان و دفاع حزب از اقامت قوای روس و شرکت حزب در کابینه قوام و ...) که همه آن‌ها در نهایت به انشعاب وی و دوستانش از حزب توده در دی‌ماه ۱۳۲۶ منجر شد. انشعاب‌کنندگان تصمیم خود را گرفته بودند و با توجه به مسائل پیش‌آمده، چاره‌ای جز انشعاب نداشتند و هیچ عاملی نمی‌توانست مانع از اجرای تصمیمشان بشود.^{۱۹} به نظر من حال دیگر با اطمینان می‌توان گفت که آنچه قضیه انشعاب را مبدل به نقطه چرخشی در

تاریخ روشنفکری ایران و حتی جهان می‌کند، نفس وقوع آن است و نه پیروز شدن یا شکست خوردنش، زیرا از یک سو جمعی از روشنفکران ایرانی، در اوج دوران محبوبیت کمونیسم روسی، به ماهیت استعمارگر روسیه که این بار خودش را در پرده خوش نقش کمونیسم پنهان کرده بود پی بردند و بدون هراس از شکست و بدنامی دل به دریا زدند و علیه آن وارد میدان شدند، و از سوی دیگر این انشعاب که در زمان حیات خود استالین به وقوع پیوسته بود، نخستین عصیان علیه استالینیسیم در تمام احزاب کمونیست جهان محسوب می‌شد.^{۲۰}

گلستان سپس متذکر می‌شود که خودش و اپریم اسحاق پیش از اعلام انشعاب، از ماجرای انشعاب کاملاً بی‌خبر بوده‌اند، و دیگر اینکه وی پس از انشعاب و پس از مشاهده حملات ناجوانمردانه حزب توده به خلیل ملکی، به شدت برآشفته شده و طی نامه‌ای اعتراض آمیز از حزب جدا شده است. در این مورد که آیا گلستان واقعاً پیش از علنی شدن انشعاب از ماجرا مطلع بوده است یا نه، نمی‌توان به قطعیت چیزی گفت، اما قدر مسلم این که در هیچ یک از اسناد مربوط به انشعاب نامی از گلستان به میان نیامده، در حالی که نام آل احمد در تمام این اسناد بارها و بارها ذکر شده است. شاید آل احمد اندکی پیش از انشعاب، خیلی محرمانه و در عالم رفاقت، به گلستان گفته که قصد انشعاب دارند و از او خواسته که به انشعاب بپیوندد، اما گلستان به هر دلیل درخواست وی را رد کرده و سپس کل ماجرا را فراموش کرده است. اما اگر واقعاً حق با گلستان بوده باشد و او صرفاً بر حسب تصادف از ماجرای انشعاب مطلع شده باشد، این امر یک معنا بیشتر نمی‌تواند داشته باشد و آن اینکه او، برخلاف گفته‌های خودش، چنان در حاشیه حزب به سر می‌برده که از شکل‌گیری چنین واقعه مهمی کاملاً بی‌خبر مانده بوده و صرفاً بر حسب تصادف از آن مطلع شده بوده است.

اما آنچه گلستان درباره نقش اپریم در انشعاب آورده بی‌گمان ناصحیح است. اپریم از اعضای برجسته و صاحب‌نام حزب توده بود که تأثیر بسیاری مخصوصاً بر اعضای جوان و به اصطلاح خودش «آوانگارد» یا «پیشقراول» حزب داشت. او از اطرافیان تقی ارانی و از وابستگان ۵۳ نفر معروف بود، اما چون از چندسالی پیش از سقوط رضاشاه در انگلستان به سر می‌برد و مشغول تحصیل بود، از شر زندان‌های رضاشاه در امان مانده بود. اپریم تازه در تیرماه سال ۱۳۲۴ به ایران بازگشت و بلافاصله به عضویت حزب توده درآمد. وی پیش از انشعاب دو جزوه انتقادی درباره ساختار حزب توده نوشت؛ یکی با نام خودش و تحت عنوان چه باید کرد؟ که در آبان ۱۳۲۴ توزیع شد، و دیگری با نام مستعار «آلاتور» و تحت عنوان حزب توده سردوره که آن را با کمک آل احمد نوشت و در فروردین ۱۳۲۶، چند ماه پیش از انشعاب، منتشر کرد. جزوه دوم از این حیث که در آن برای نخستین بار به صورت تلویحی از پیروی کورکورانه حزب توده

از روسیه انتقاد شده بود، دارای اهمیت بسیاری است. اهمیت دیگر این جزوه در این است که پیش در آمد انشعاب محسوب می شود، به طوری که بسیاری از مفاد بیانیه نخستین اعلامیه انشعاب برگرفته از همین جزوه است، یا دست کم شباهت بسیار با آن دارد.^{۲۱} عجیب است که گلستان در سخنان خود از اپریم یاد کرده اما هیچ اشاره ای به این جزوه و نقش آل احمد در تدوین آن نکرده است. در هر حال توضیحات آل احمد در زیر، بیش از هر چیز، مبین نقش اپریم در انشعاب است؛ و توضیح آنکه این مطالب مدت ها پیش از مرگ اپریم (در ۱۳۷۷ / ۱۹۹۸) منتشر شده بود و تا جایی که خبر دارم اپریم هیچ یک از سخنان آل احمد را رد نکرده است:

دکتر اپریم مطالبی گفته بود که من تحریر کرده بودم و به اسم «حزب توده سر دوراه» چاپ کرده بودیمش؛ حاوی مطالبی درباره دنباله روی که خاصیت آدم های عقب افتاده است و پیشنهاد نوعی دسته پیشقراول-آوانگارد-برای اداره حزب و نوعی ادای چه باید کرد لنین و از این قبیل [...] و همین جوهرها بود که مقدمات انشعاب فراهم می شد. [ابراهیم] ناصحی مسؤول تشکیلات تهران بود و [حسین] ملک مسؤول برنامه هایش و من تبلیغاتش (اواسط ۱۳۲۶) و ناچار حرف و سخن و مشورت با ملکی و اپریم. این بود که گفتیم بیشتر به خودمان برسیم و کار به جایی رسید که در داخل حزب برای خودمان حزب دیگری ساخته بودیم. با حوزه هایی در داخل حوزه ها و دست چین کردن آدم ها و یکی کردن نظرها و خط مشی ها. تا یک شب ناصحی، جماعت را خواند به خانه اش. دیروقت و معجل، که: «خبردار شده است که اگر دیر بجنبیم یکی دو روزه همه مان را اخراج خواهند کرد. چرا که قضیه تشکیلات ما در داخل تشکیلات حزب لو رفته [...]». این بود که نشستیم به بحث و چاره جویی. و همان شبانه اعلامیه انشعاب نوشته شد. به قلم ملکی و خامه ای و نظارت دیگران. و بی حضور اپریم که از اقلیت آشوری بود و همیشه سرنوشت پیرم خان ارمنی را پیش چشم داشت و دل نمی بست جز به چیزی از جنب و جوش ما جوان ها در داخل حزب. نیمه شب بود که اعلامیه انشعاب حاضر شد و من شدم مأمور چاپش.^{۲۲}

از نقل قول فوق به خوبی پیداست که، برخلاف گفته گلستان، اپریم قطعاً از مدت ها قبل از انشعاب از جریان امور آگاه بوده و حتی از زمان وقوع آن نیز، کم و بیش، مطلع بوده است. اما آل احمد از دو ماجرای دیگر نیز سخن می گوید که آشکارا حاکی از مطلع بودن اپریم از جریان انشعاب و نقش داشتش در آن است: نخستین ماجرا مربوط به نامه مفصلی است که اپریم به زبان روسی، احتمالاً خطاب به حزب کمونیست شوروی، نگاشته و در آن از انشعاب برائت جسته است:

[اپریم] مدتی پس از انشعاب یک روز صدایم کرد و یک گزارش نمی دانم بیست یا سی صفحه ای را گذاشت جلویم. به روسی. که: این را به فلان جا نوشته ام که من در این قضیه [= انشعاب] دخالتی

نداشته‌ام. و حیف شد و الخ... و فلانی هم بی‌تقصیر است. یعنی که «من». بله. در چنین احوالی بود که ملکی مسؤولیت انشعاب را در مقابل سیاست استالینی پذیرفت. ما آن روزها نمی‌فهمیدیم چه می‌کنیم. شاید حتی خود ملکی هم نمی‌دانست دست به چه کار خطرناکی می‌زند. اما حالا می‌بینیم که ملکی در آن روزها با قبول چنین مسؤولیتی چه نامی و چه جانی را به خطر انداخته بود.^{۲۳}

اینکه اپریم می‌خواست همه گناه خودش را و هم گناه آل احمد را در نزد مقامات روسی بشوید، اولاً حاکی از هم‌پیمان بودن وی با آل احمد در جریان انشعاب است، و ثانیاً نشان می‌دهد که آن نامه نه صرفاً نامهٔ اعلام برائت، بلکه «توبه‌نامه» بوده است! نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه داشت، وحشت درونی و آمیخته به عذاب و جدان روشنفکران کمونیست آن زمان است از آزرده خاطر حزب کمونیست شوروی و شخص استالین! بعداً خواهیم دید که اپریم چگونه توانست خاطر خود را از این عذاب و جدان ایدئولوژیکی رهایی بخشد.

دومین ماجرا هم مربوط می‌شود به اعلامیهٔ شیطنت‌آمیزی که احتمالاً برخی از وابستگان حزب توده در روزنامهٔ اطلاعات روز ۲۳ بهمن ۱۳۲۷، چند روز پس از ترور نافر جام شاه، منتشر کرده بودند:

چند روز پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که آن تیراندازی در دانشگاه شد و شخص اول مملکت مجروح گشت، وسط صفحهٔ اول اطلاعات اعلامیه‌ای درآمد به ترتیب به امضای ملکی و عابدی و من و انور خامه‌ای و حسین ملک و دکتر اپریم. به این مضامین که ما از این

**تنها وجه مشترک ملکی
و عابدی و آل احمد و
خامه‌ای و ملک و اپریم
در این بود که همهٔ آنان
در انشعاب از حزب توده
شرکت داشتند**

سوء قصد خائنه متأسفیم و الخ... خیلی ساده. اما شما بگویید به چه قصد؟ که همان شبانه جمع شدیم و تا فردا صبح مدیر اطلاعات را گیر آوردیم و متن اعلان را دیدیم. درست یادم است که اپریم داشت دیوانه می‌شد و عابدی به لکنت افتاده بود و خامه‌ای چه جوشی می‌زد. [...] دل شیر می‌خواست چنان اعلامیه را در آن روزها تکذیب کردن. اما ما کردیم، بی‌اینکه دل شیر داشته باشیم. به این مضامین که گرچه ما با ترور مخالفیم ولی چنان اعلامیه‌ای جعلی است و در این حدودها.^{۲۴}

تنها وجه مشترک افرادی چون ملکی و عابدی و آل احمد و خامه‌ای و ملک و اپریم در این بود که همهٔ آنان در انشعاب از حزب توده شرکت داشتند، و در نتیجه دشمن مشترکشان نیز هیچ عاملی دیگری نمی‌توانست باشد مگر حزب توده.^{۲۵} در هر حال به گمانم صحیح‌ترین قول دربارهٔ اپریم و ارتباط او با انشعاب و حزب توده، متعلق به محمد علی همایون کاتوزیان است:

[اپریم] خود برای نگارنده نقل کرد که در هنگام انشعاب از خلیل ملکی پرسیده بود که اگر ما انشعاب کردیم و شوروی ما را محکوم کرد آن گاه چه می‌کنیم؟ ملکی پاسخ داده بود که احتمال این کم است. ولی اگر پیش آمد آن گاه فکرش را خواهیم کرد. اپریم گفته بود که خیر همین حالا باید فکرش را کرد و در نتیجه اعلامیه انشعاب را امضا نکرد. اما اندکی پس از انشعاب که رهبری حزب او را تحت فشار گذاشته بود تا انشعاب و انشعاییون را محکوم کند از حزب توده استعفا کرد. اپریم اسحق، از حزب استعفاء داد و از ایران رفت.^{۲۶}

حال در می‌یابیم که اپریم چگونه توانست با جدا شدن از حزب توده و با رها کردن قید و بند های ایدئولوژیکی حزب کمونیست شوروی، خاطر خود را از وحشت درونی و آمیخته به عذاب وجدان رهایی بخشد.

۳. آبادان (۱۳۲۷-۱۳۲۸)

آل احمد از مناسباتش با گلستان در دو سه سال نخست پس از انشعاب چنین سخن می‌گوید: «با اینهمه تنهایی سال‌های ۲۷ تا ۱۳۲۹ را ما در حضور انس یکدیگر در مان کرده‌ایم. و این ما که می‌گویم، ملکی است و دکتر عابدی و او [گلستان] و صاحب این قلم [...] تا گلستان به آبادان رفت.»^{۲۷} پس از عزیمت گلستان به آبادان، آل احمد به دیدار او می‌رود؛ گلستان شرح این سفر آل احمد را به آبادان در کتاب نامه به سیمین با لحنی تفرعن‌آمیز چنین ترسیم کرده است: من وقتی آبادان بودم، در همان سال اولی که آبادان رفته بودم [...] یک وقت دیدم آمده است آبادان. پاییز سال ۱۳۲۸ بود. من و پزشک نیادر یک محله نزدیک هم‌زندگی می‌کردیم. با پزشک نیا آشنا شد، و از محیط سبز محله ما و اینکه مادر اتاقم کنار شط می‌نویسم و هوشنگ در اتاقش نقاشی می‌کند، و موزیک داریم و تنیس بازی می‌کنیم و شنای می‌شود کرد، عشقش گل کرد که می‌خواهد کارمند شرکت شود. گفتم انگلیسی نمی‌دانی هوشنگ گفت فرانسه که می‌داند. اما من می‌دانستم که فرانسه اش فرانسه خاصی است، و در ترجمه کتاب کامو [بیگانه] چه آش‌شله قلم کاری راه انداخته بود که رحمت مصطفوی چگونه در هر صفحه از ترجمه ده‌ها غلط گرفته بود و در روزنامه‌ها پاک این ترجمه را از اعتبار انداخته بود. به هر حال ناچار رفتیم پیش رئیس اداره که اسمش جولوس ادواردز بود. [...] جلال را بردیم پهلوی او، اما چون از امتحان زبان فرانسه هم بر نیامد، جولوس تنها کاری که برای او پیدا کرد که پیشنهاد داد، کاری بود که ما را در وضع نامطوعی می‌گذاشت، یعنی او را فقط برای غلط‌گیری نشریه‌های فارسی استخدام می‌کردند، و رتبه این کار در حد «چکر» (checker) بود که از رتبه کارمند junior هم پایین تر بود، و این نه با دانشکده یا دانشسرا دیدن او جور می‌شد و نه با وضع بعدی زندگی او در آبادان و کار در شرکت. راضی شد که از این خیال دست بردارد.^{۲۸}

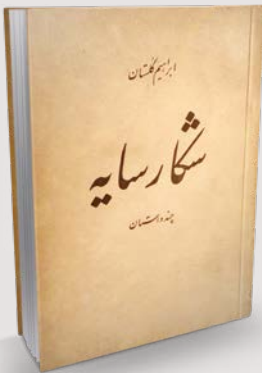
پیش از ادامه بحث، تذکر یک نکته درباره اشاره گُلستان به ترجمه کتاب بیگانه، اثر آلبر کامو، ضروری است، و آن این که آل احمد و علی اصغر خیره زاده ترجمه خود را از بیگانه در سال ۱۳۲۸ منتشر کردند، اما تا جایی که جست و جو کردم رحمت مصطفوی هیچ نقدی بر این ترجمه ننوشته بود، بلکه خود آن کتاب را با عنوان غربیه به فارسی ترجمه کرده بود (بی تا، انتشارات صفی علیشاه) که هیچ گاه نیز اهمیتی نیافت و مطرح نشد. اما آل احمد، برخلاف اظهارات گُلستان در بالا، تصریح می کند که به رغم اصرار گُلستان مبنی بر ماندن وی در آبادان و کار کردن در آنجا، به دلایلی که در زیر می آید، هیچ علاقه ای به ماندن در آنجا نداشته است و حتی ماندن گُلستان را نیز در آبادان صلاح نمی دانسته است: این قضایا بود و بود و مارت و آمدمان را می کردیم و او کارمند عالی رتبه تبلیغات کنسرسیوم نفت بود و در برخورد همامان جدی ترین مطالب را به صورت شوخی می گفتیم و او ترتیب کارش را با کنسرسیوم داشت می داد که دکان فیلمبرداری باز کند و با اعتباری که می دهند ابزاری وارد کند و الخ... [...]. همان ایام بود که بارها پایی شد که چرا تو نمی آیی کارمند کنسرسیوم بشوی؟ معلوم بود که هنوز به تنهایی جرأت ندارد [تأکید از این نگارنده]. که با هم کار می کنیم و از این حرف ها. حال کسی را داشت که در شب تاری می خواهد از قبرستانی بگذرد و همراه می خواهد... اما عاقبت کرد.^{۲۹}

شاید هرگز نتوان تعیین کرد که در این میان حق با آل احمد بوده است یا با گُلستان، اما قدر مسلم این است که دست کم یکی از آن دو خلاف واقع می گوید، و در هر حال این سؤال همواره به جای خود باقی است که چرا گُلستان باید بعد از حدود چهل سال که از زمان انتشار یک چاه و دو چاله... می گذرد، تازه حالا، که همه افراد درگیر در ماجرا از دنیا رفته اند، به فکر پاسخ دادن به اظهارات آل احمد بیفتد؟

۴. شکار سایه (۱۳۳۹)

آل احمد در ادامه اظهاراتش درباره سفر به آبادان، به مجموعه شکار سایه، اثر گُلستان، می پردازد:

شاید اگر او به آبادان نرفته بود، حالا روزگارش بهتر بود و با خودش بهتر کنار آمده بود. اما به هر صورت تنهایی آبادان کار خودش را کرد، یعنی گُلستان خُل شد (تکیه کلامی که او خود به دیگران اطلاق می کند) و اثر این خل شدن را پیش از همه صاحب این قلم در سرش دید که چیزی نوشت درباره شکار سایه و کشتی شکسته ها. اولی مجموعه قصه هایش و دومی ترجمه ای از این و آن؛ که در یکی از



شماره‌های مهرگان درآمد [در پانوش: دی‌ماه ۱۳۲۹]. و بی‌امضا. و با احترامات فائقه! [...] و در آن توضیح داده بودم که اورژینال بودن و سبک داشتن مبادا به این معنی گرفته شود که معنی را فدای لفظ کردن، یا لفظ را کج و کوله کردن. [...] دست بر قضا همان ایام به آذین [محمود اعتمادزاده] نیز همین مطلب را به زبان خودش در انتقاد کتاب نوشت و سخت به او حمله کرد...^{۳۰}

مجله مهرگان از مجله‌های مخالف حزب توده ایران و ارگان جامعه معلمان بود که از ۱۳۲۷ به صورت هفتگی و در قطع روزنامه‌ای منتشر می‌شد. صاحب امتیاز این مجله محمد درخشش (رئیس وقت جامعه فارغ التحصیلان دانشسرای عالی)، و سردبیر آن عبدالحسین زرین کوب بود، و جلال آل احمد نیز مدیریت داخلی آن را به عهده داشت. من نتوانستم آن شماره مجله مهرگان را که آل احمد نقد بدون امضایش را در آن منتشر کرده بود بیابم، اما در اینجا بخشی از نقد کوتاه شکار سایه در انتقاد کتاب را نقل می‌کنم. توجه شود که گرچه طبق گفته آل احمد در نقل قول یاد شده، نویسنده این نقد به آذین است، اما در خود مجله نام نویسنده نقد به صورت «ا. ب.» ضبط شده است:

**مهرگان از مجله‌های
مخالف حزب توده و
ارگان جامعه معلمان
بود. درخشش،
زرین کوب، آل احمد
صاحب امتیاز، سردبیر،
و مدیر داخلی بودند**

شکار سایه! چه نام گویائی! امکان نداشت برای این نوشته‌ها از این بهتر نامی جست! در این زمینه توفیق نویسنده راستی کامل است. خواننده هم خیلی زود با نویسنده هم عقیده می‌گردد. زیرا خواندن کتاب و مقصود نویسنده برای او در حکم شکار سایه است: هرچه بیشتر می‌دود کمتر می‌رسد! آخر هم از تکاپوی بی‌حاصل بازمی‌ماند، چشمان خسته‌اش را می‌بندد و با نگرانی از خود می‌پرسد: «آیا نویسنده

قصد شوخی نداشته است؟» نه. بدبختانه نویسنده شوخ نیست. خود را بسیار هم جدی می‌گیرد. و همین مایه زحمت است. زیرا نمی‌توان خاموش نشست. [...] شاید من واقعاً پاک عقل باخته‌ام. ولی کاش کسی از راه لطف جمله‌هایی از این قبیل را، که تقریباً در هر صفحه این کتاب می‌توان به آن برخورد، به زبان فارسی برایم ترجمه می‌کرد: «آن‌گاه درست و با همه خرده‌ریزها، نه از میان تاروپود فرسوده و تیره رنگ جائی در میان هستی‌اش بلکه با تازگی و پرننگی. خیلی پرننگی و خیلی زندگی گذشته چند ساعت پیش و نه روی تاروپود فرسوده گلیم بلکه هم‌روی آن و هم‌روی دیوار و هم همه جا، چه جاهای پیش چشمش و چه جاهای میان سرش و روی و جودش و آن سوی چشم اندازش و هر جا که هر زمان دیده باشد و هر جا که هر زمان خواسته باشد که دیده باشد و ندیده بوده است می‌دید. می‌دید و هم چنانکه از ناگهان دیدن آنچه که نیاندیشیده بوده است می‌لرزید اکنون نیز می‌لرزید. که امروز صبح او را فرستادند از گاراژی صندوقی بیاورد و او رفت و آن را آورد...»^{۳۱}

تا جایی که نگارنده می‌داند، گلستان در هیچ کجا به نقد بدون امضای آل احمد اشاره‌ای نکرده است، اما همو سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای با ماهنامه مهرنامه، به هنگام بحث درباره مجموعه شکار سایه، به نقد دیگری اشاره می‌کند که «پیر دیر چپ‌گرایی‌ها» بر آن مجموعه نوشته بوده است. گلستان به دلایلی نام این «پیر دیر چپ‌گرایی‌ها» را نمی‌آورد اما بر اساس نقل قول بالا از آل احمد و نیز برخی اظهارات خود گلستان^{۳۲} به قطعیت می‌توان گفت که منظور وی همان به‌آذین بوده است.

۵. فرانکلین و آل احمد (۱۳۳۳)

سیمین دانشور و آل احمد در ۱۳۲۹ از دواج کردند، و در شهریور ۱۳۳۱ دانشور با دریافت بورس تحصیلی یک‌ساله از مؤسسه فولبرایت، به دانشگاه استنفورد آمریکا رفت و تا تابستان ۱۳۳۲ در آنجا اقامت داشت. در فاصله این سال‌ها آل احمد و دانشور نامه‌های بسیاری رد و بدل کردند که خوش‌بختانه اکثر آن‌ها منتشر شده است.^{۳۳} این نامه‌ها اطلاعات بسیار ارزشمندی را درباره زندگی آل احمد و دانشور و دوستان و آشنایان آنان در اختیار ما می‌گذراند. مثلاً در نامه‌هایی که آن دو در فاصله سوم مهر ۱۳۳۱ تا ۲۷ خرداد ۱۳۳۲ رد و بدل کرده‌اند، نزدیک سی بار و تقریباً هر بار به نیکی از گلستان یاد کرده‌اند. پس بر اساس این نامه‌ها به اطمینان می‌توان گفت رابطه بین آل احمد و گلستان، در این فاصله زمانی، کاملاً دوستانه و صمیمی بوده است،^{۳۴} اما افسوس که این پیوندِ رفاقت دیری نمی‌پاید و کم‌کم سست و سست‌تر می‌شود، و در نهایت، دلخوری و حتی نفرت جایگزین آن می‌شود.

گلستان در بخش‌های پایانی کتاب نامه به سیمین (۱۳۹۹) از قول آل احمد نقل می‌کند که افسری آمریکایی، به نام آرنولد بوشر، ابتدا سیمین دانشور را برای ادامه تحصیل به آمریکا می‌فرستد و سپس می‌کوشد تا برای راه انداختن بنیاد فرانکلین، همایون صنعتی زاده را به سرپرستی و آل احمد را به سردبیری آن بنیاد منصوب کند.^{۳۵}

نگارنده بسیار بعید می‌داند که آل احمد چنین حرفی زده باشد، زیرا نه فقط خودش در هیچ‌یک از یادداشت‌ها و نوشته‌هایش سخنی از این موضوع به میان نیاورده، بلکه حتی صنعتی زاده نیز که از نخستین لحظات شکل‌گیری فرانکلین از امور آن مؤسسه آگاه بوده، به چنین مسئله‌ای اشاره نکرده است! سیروس علی‌نژاد مصاحبه مفصلی با همایون صنعتی زاده انجام داده که در آن، با جزئیات بسیار، به مسائل گوناگون زندگی صنعتی زاده و مخصوصاً مؤسسه فرانکلین که مهم‌ترین دستاورد زندگی صنعتی زاده بود پرداخته شده است.^{۳۶} اما صنعتی زاده هنگام بیان جزئیات مربوط به شکل‌گیری فرانکلین از چنین قول و قرارهایی هیچ

سخن نگفته و تا جایی که من می‌دانم هیچ کس دیگر نیز به چنین نکاتی اشاره نکرده است.^{۳۷}

۴. ترجمه مائده‌های زمینی (۱۳۳۴)

گلستان در مصاحبه‌ای ضمن بحث درباره شخصیت آل احمد، به یکی از ترجمه‌های وی اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

آل احمد یک عمر به [احسان] یارشاطر فحش می‌داد، آخر رفت برای یارشاطر کتاب ترجمه کرد. کتابی که از اول تا آخرش غلط بود و حسن هنرمندی در ده شماره روزنامه اطلاعات نوشت که این بابا سواد نداره و غلط‌های ترجمه‌ای کتاب را گرفت و آقای یارشاطر که یک عمر از آل احمد فحش خورده بود، وقت را غنیمت شمرد و اعلام کرد که آقا ما متأسفیم که این کتاب را چاپ کردیم. ما این کتاب را جمع می‌کنیم و ترجمه دیگری از آن چاپ می‌کنیم. این مربوط به سه چهار سال قبل از مرگ آل احمد بود.^{۳۸}

به احتمال زیاد گلستان به کتاب مائده‌های زمینی اثر آندره ژید اشاره می‌کند که آل احمد آن را به اتفاق پرویز داریوش ترجمه کرده، و بنگاه ترجمه و نشر کتاب، به ریاست احسان یارشاطر، آن را در ۱۳۳۴ منتشر ساخته بود. اگر چنین باشد ذکر چند نکته درباره اظهارات گلستان ضروری است: اولاً بنگاه ترجمه و نشر کتاب این کتاب را در ۱۳۳۴ منتشر کرد، یعنی چهارده سال پیش از مرگ آل احمد و نه سه چهار سال پیش از آن. ثانیاً من نتوانستم هیچ ردی از نقد حسن هنرمندی بر ترجمه آل احمد بیابم، اما انتشارات امیرکبیر در همان سال ۱۳۳۴ ترجمه حسن هنرمندی را از این کتاب منتشر کرده بود، و گفتنی است که حسن هنرمندی حتی در مقدمه مفصل خود بر ترجمه‌اش نیز اشاره‌ای به ترجمه آل احمد از این کتاب و غلط‌های ترجمه‌ای او نکرده است. ثالثاً تا جایی که می‌دانم یارشاطر هیچ‌گاه در جایی رسماً اعلام نکرده که از انتشار ترجمه آل احمد پشیمان شده است، بلکه تنها در مصاحبه نسبتاً مفصلی با ماندانا زندیان، اظهارات عجیب و پر اشتباهی را درباره این ترجمه به شرح زیر عرضه داشته است:

یادم هست جلال آل احمد



کتاب *مائده‌های زمینی* آندره ژید را ترجمه کرده بود و فرستاده بود به دربار و خواسته بود که به بنگاه توصیه شود آن را چاپ کند. همان زمان دایی آل احمد بیمار و در بیمارستان میثاقیه بستری بود. فقیر آدمی بود و با «بنگاه» سروکار داشت و تنقیح و طبع کتابی از متون فارسی به او واگذار شده بود. یک روز من برای عیادت او به بیمارستان رفتم و تصادفاً آل احمد را آنجا دیدم. به او گفتم شما خجالت نمی‌کشید از یک طرف درس آزادی به مردم می‌دهید و از یک طرف کتابتان را می‌فرستید به دربار که چاپ آن را توصیه کنند؟ کتاب را درست ترجمه نکرده‌اید و اغلاط بسیار دارد، و من از چاپ آن معذورم. در واقع من ترجمه آل احمد را داده بودم به سیروس پرهام که زبان فرانسه را بهتر از او می‌دانست و خواسته بودم که چنان که رسم بنگاه بود آن را با اصل مقابله کند. او هم با دقت متن را با اصل مطابقت کرده بود و به من گفته بود آن ترجمه پر از غلط است. بعد از این جریان من به پرهام گفتم از آنجا که زحمت خواندن دقیق کتاب را کشیده و آن را با متن فرانسه مقابله کرده، وقت بیشتری بگذار و خودش کتاب را ترجمه کند. او هم چنین کرد و ما کتاب را با ترجمه او چاپ کردیم.^{۳۹}

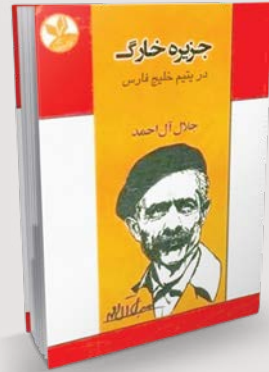
آنچه یارشاطر در اینجا آورده کاملاً اشتباه و خلاف واقع است: اولاً می‌دانیم که یارشاطر خود ترجمه آل احمد و داریوش را از کتاب *مائده‌های زمینی* در سال ۱۳۳۴ منتشر کرده، و بسیار عجیب است که در اینجا می‌گوید کتاب را منتشر نکرده است! ثانیاً بسیار بعید است که فرد محترم و متشخصی چون یارشاطر که استاد دانشگاه بود و روابط بسیار نزدیکی با دربار داشت، در شأن خودش ببیند که به آدم عصبانی مزاج و آماده دعوایی چون آل احمد بگوید: «شما خجالت نمی‌کشید از یک طرف درس آزادی به مردم می‌دهید و از یک طرف کتابتان را می‌فرستید به دربار که چاپ آن را توصیه کنند!» ثالثاً تاجایی که جست‌وجو کردم، سیروس پرهام *مائده‌های زمینی* را ترجمه نکرده، بلکه سیروس ذکاء این کتاب را ترجمه کرده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب نیز آن را در سال ۱۳۳۶ منتشر کرده است.

باری ظاهرأ هم گلستان و هم یارشاطر، به علت فراموشی، نکات ناصحیحی را درباره ترجمه آل احمد و داریوش از *مائده‌های زمینی* مطرح کرده‌اند، و مصاحبه‌کنندگان هر دو مصاحبه نیز بدون توجه به صحت و سقم قضایا، تمام گفته‌های آنان را عیناً درج کرده‌اند.

۷. خارک (۱۳۳۸-۱۳۴۰)

در ۱۳۳۸ گلستان که از صاحب‌منصبان آن روزهای دایره انتشارات شرکت ملی نفت ایران بود، از آل احمد می‌خواهد تا به خرج کنسر سیوم برای تهیه تک‌نگاری مفصلی به جزیره خارک برود.

ظاهر آگلستان برای تهیه فیلم مستندی که بعدها آن را با عنوان موج و مرجان و خارا ساخت، احتیاج به اطلاعاتی درباره این جزیره داشت و امیدوار بود که آل احمد بتواند از این حیث به او کمک کند. آل احمد می‌پذیرد و به خارک می‌رود و پس از مراجعت از آنجا متنی «سه چهار هزار کلمه‌ای» را که به قول خودش «طرح اولیه کار خارک» بود تحویل گلستان می‌دهد. رئیس فرانسوی انتشارات کنسر سیوم به نام ریپتون، می‌خواهد برای نوشتن کتاب با آل احمد قرارداد ببندد، اما آل احمد با این توضیح که کار «سفارشی» نمی‌پذیرد، از بستن قرارداد خودداری می‌کند، ولی بنا را بر این می‌گذارند که بعد از تمام شدن کار، اگر ریپتون از



کار راضی بود آن را بردارد و مزدش را بدهد، و اگر راضی نبود کار متعلق به خود آل احمد باشد. حال ادامه ماجرا را از قول خود آل احمد بخوانیم:

... گلستان یک روز درآمد که برو فلان چک را از صندوق کنسرسیوم بگیر. ایامی بود که او دکانش را تازه باز کرده بود؛ اما در حقیقت هنوز سفارش‌پذیر انحصاری کنسرسیوم بود. معلوم بود که دارند پیش قسط می‌دهند و معنی نداشت پیش قسطی گرفتن برای کاری که قراردادی برایش نبود. ناچار نرفتم. دو سه بار دیگر تلفن کرد که باز طفره رفتیم. تا آخر درآمد که چکی است و نوشته شده و نمی‌شود برش گرداند و از این حرف‌ها، و تو نگیری سوخت می‌شود. این استدلال کودکانه عاقبت از سوراخ احتیاج وارد این گوش شد و رفتیم. و چک را گرفتیم. سه هزار تومان بود. خرده‌ای کمتر. بابت مالیات و از این حرف‌ها. و پول، پول کلانی بود. بزرگ‌ترین حق‌التحریری که تا آن وقت گرفته بودم. که عجب غلطی بود! و به چه زخمی بزنی‌مش؟ باهاش خانه‌مان را رنگ کردیم. سر تا پا. بله روشنفکرها را همین جوری‌ها می‌خرند.^{۴۰}

باری آل احمد بقیه فصل‌های کتاب خارک را هم می‌نویسد و تحویل گلستان می‌دهد، اما کنسرسیوم که آن کار را فقط برای مقاصد تبلیغاتی می‌خواست، بی آنکه بخواهد پول پیش قسط را از آل احمد پس بگیرد، قید انتشار کتاب را می‌زند.^{۴۱} آل احمد در ۱۳۳۹ شکل کامل تک‌نگاری خود را با عنوان جزیره خارک، در تیم خلیج فارس منتشر کرد، و در مقدمه آن توضیح داد که تألیف آن کتاب را مدیون حمایت کنسرسیوم بین‌المللی نفت و پی‌گیری‌های «دوست دیرینه» اش، ابراهیم گلستان بوده است.^{۴۲} گلستان نیز در ۱۳۴۱ فیلم مستند موج و مرجان و خارا به سفارش شرکت ملی نفت ساخت و در ساختن آن از تک‌نگاری آل احمد بهره

بسیار برد. و این آخرین باری بود که این دو دوست شفیق و قدیم، به یکدیگر کمک کردند و به حال هم دل سوزاندند. پس از آن، دوران جدیدی در روابط آنان پدید آمد که آل احمد آن را این گونه توصیف کرده است:

در این مدت ما دانسته بودیم که هرکداممان راهی داریم و حرفی دیگر. و دیگر آن ایده‌آل‌های جوانی مشترک نیست و نان خوردنی هم در کار است و تو نمی‌توانی کفاره‌دهنده گناهی باشی که دیگری کرده است و دیگری هم نمی‌خواهد جواب گوی کله‌خری‌هایی باشد که تو می‌کنی. و به هر صورت معلوم شده بود که اگر به چاه می‌رویم، یا به برج عاج، حماقت است اگر انتظار همراهی دیگری را داشته باشی. و دانسته بودیم که در این عرصات هر کس مسؤل نامه اعمال خویش است.^{۲۳}

۸. کتاب ماه و کیهان ماه (۱۳۴۱)

دکتر مصطفی مصباح‌زاده، رئیس سازمان چاپ و انتشارات کیهان و از مقامات بلندپایه وقت، پس از مشاهده موفقیت کتاب هفته (کیهان هفته) و استقبال مردم از آن، به فکر انتشار مجله‌ی روشنفکری دیگری اما این بار به صورت ماهنامه و قدری جدی‌تر می‌افتد، و پس از مذاکره با جمعی از روشنفکران مانند گلستان و آل احمد، عاقبت کتاب ماه را منتشر می‌کند. نخستین شماره کتاب ماه در خرداد ۱۳۴۱، و دومین شماره آن (با عنوان کیهان ماه) در شهریور همان سال زیر نظر جلال آل احمد منتشر می‌شود. مصباح‌زاده برای انتشار این نشریه امکانات بسیاری را در اختیار آل احمد گذاشته بود، به طوری که آل احمد در سر مقاله نخستین شماره نشریه با عنوان «همتی بدرقه راه کن...»، برخلاف عادت مألوفش عمل می‌کند و از نهادی وابسته به حکومت تمجید می‌کند.^{۲۴} لحن آشتی‌جویانه آل احمد در این سر مقاله، خاصه آنجا که از «مؤسسه مطبوعاتی مقتدر» کیهان و «همکاری با چنین سرمایه‌بزرگی» سخن می‌گوید، همه حاکی از امیدواری وی به بقای این مجله بوده است، اما این نشریه تنها پس از انتشار دو شماره، توقیف و انتشارش متوقف می‌شود. آل احمد نخستین بخش از کتاب غرب‌زدگی را در شماره اول همین نشریه منتشر کرده بود و قصد داشت بخش‌های دیگر آن را نیز در شماره‌های بعدی نشریه منتشر کند، اما با توقیف مجله این نقشه و نقشه‌های بسیار دیگر وی همه نقش بر آب شد.

گلستان در بخش‌های پایانی کتاب نامه به سیمین، برای سیمین دانشور توضیح می‌دهد



که در ابتدا قرار بود مصباح‌زاده کار سردبیری کتاب ماه را به خود وی واگذار کند، اما آل احمد با قرار و مدارهای پنهانی و دورزدن گلستان، خودش عهده‌دار مسئولیت سردبیری مجله می‌شود.^{۴۵} محمد حسین دانایی، خواهرزاده آل احمد، نیز که به یادداشت‌های چاپ‌نشده آل احمد دسترسی دارد، بر اساس همین یادداشت‌ها نکاتی را مطرح می‌کند که تا حدی مؤید سخنان گلستان است.^{۴۶} آل احمد در کتاب یک چاه و دو چاله... دو روایت از علت تعطیلی این مجله به دست می‌دهد: یکی در بخش مثلاً شرح/حوالات (نوشته شده در ۱۳۴۶) که در آن مطلقاً متذکر ماجرایش با گلستان نشده و صریحاً انتشار بخش اول غرب‌زدگی را علت تعطیلی مجله عنوان کرده است.^{۴۷} و یکی هم در بخش مربوط به ابراهیم گلستان (نوشته شده در ۱۳۴۳) که در آن نه تنها هیچ سخنی از غرب‌زدگی به میان نمی‌آورد بلکه تلویحاً گلستان را از عوامل تعطیلی مجله قلمداد می‌کند. او این بخش اخیر را با اشاره به فیلم مستند موج و مرجان و خارا آغاز می‌کند و سپس نکاتی را درباره کتاب ماه می‌آورد:

[فیلم] موج و مرجان و خارا می‌گفت که حالا گلستان شده است حماسه‌سرای صنعت نفت که مرا و ما را در آن هیچ دستی نیست و به طریق اولی هیچ حقی برای حماسه‌سرای.

تنها یک صحنه از آن فیلم دیدنی بود که بهش گفتم. (یعنی فیلم را که در خلوت دیدم ازم خواست چیزی بنویسم، شاید به قصد نخستین ارزیابی‌ها برای عرضه داشت کارش که یکی دو صفحه‌ای نوشتم). آنجا که لوله فطور نفت را دفن کردند. و نوعی تشییع جنازه درآمده بود کارشان. بعد هم در کلوب فیلم دیدیمش. روزگاری که تجربه زودگذر کتاب ماه هنوز به بن‌بست نرسیده بود. و البته که می‌بایست درباره‌اش چیزی منتشر کرد. فرخ غفاری داوطلب شد. و که بهتر از او؟ که ما

**گلستان در نامه به
سیدمین برای دانشور
می‌گوید که در ابتدا
قرار بود مصباح‌زاده
سردبیری کتاب ماه را
به خود او واگذار کند**

خودمان اینکاره نبودیم. اما یک هفته بعد عذر آورد که به دیگری رجوع کن. و این دیگری جلال مقدم بود که پذیرفت. اما او هم ده پانزده روزه معطلمان کرد و بعد عذر خواست. ناچار احساس نارو خوردن پیش آمد. این بود که از بهرام بیضایی خواستیم که چیزی نوشت. «کارنامه فیلم گلستان» که با عزت و احترام و دستکش پوشیده حالی کرده بود که گلستان شده است نردبان ترقی تبلیغات کمپانی نفت. و مقاله هنوز به چاپخانه نرفته بود که قریشی، مباشر مؤسسه کیهان در کار کتاب ماه، آمد و در گوشم گفت که رئیس [=مصباح‌زاده] گفته است نمی‌خواهیم کلا همان با گلستان توی هم برود. ایامی بود که گلستان برای کیهان دو سه تا فیلم تبلیغاتی ساخته بود و زمینه می‌ریخت برای کثیرالتشهار را در اختیار داشتن که بوق و کرنای ستاره‌سازی و جایزه‌های فیلم و دیگر قضا‌یایش تأمین باشد... و ما نشنیده گرفتیم آن پیام را. و مقاله [نوشته بهرام بیضایی] که رفت چاپخانه مطلب تجدید شد. که از کوره در رفتیم. و متن قرارداد را گذاشتم جلوی روی مباشر که حق دخالت در تنظیم مطالب را نداری و

الخ... و گذشت. روزهایی بود که مجله داشت توقیف می شد؛ در شماره سوم. و بیش از این بحث بر سر فرس فرار کرده جا نداشت. و با داریوش و عیال، سه نفری می دودیم از دادستانی به تبلیغات و از سازمان امنیت به وزارت فرهنگ که شاید به یکی بفهمانیم لزوم وجود شخص شخیص چنان مجله ای را که با دو شماره یک دسته شصت نفری را به تکاپو انداخته بود. و غافل بودیم که همین اجتماع ایجاد وحشت کرده است و گرنه ما که بودیم؟ و گلستان که بود؟ که هر یک از ما را به تنهایی به چه راحتی مهار می کنند. یا رها می کنند تا در دنیا های تنگمان بیوسیم. یا ذله که شدیم رضایت بدهیم به زینت المجالس این غارتکده شدن!^{۴۸}

احتمالاً علت خودداری فرخ غفاری و سپس جلال مقدم از نوشتن نقدی بر فیلم مستند موج و مرجان و خارا این بود که نمی خواستند یا نمی توانستند در جدال میان آل احمد و گلستان طرف آل احمد را بگیرند و در مقابل گلستان قرار بگیرند. در هر حال عاقبت بهرام بیضایی طلسم را شکست و نقد نسبتاً تند خود را نوشت، اما همانطور که گفتیم با تعطیل شدن کیهان ماه، این نقد دیگر نمی توانست در آنجا منتشر شود، بلکه اندکی بعدتر و با همان عنوان در آذر سال ۱۳۴۱ در مجله آرش چاپ شد.^{۴۹}

خلاصه این که ظاهراً گلستان بیشتر دوست داشته به چگونگی شکل گرفتن کتاب ماه و کیهان ماه بپردازد و هیچ از فرجام آن سخن نگوید، و آل احمد، بر عکس، بیشتر مایل بود تا از پایان کار این مجله و علت توقیف آن سخن بگوید و هیچ از چگونگی شکل گیری آن حرف نزند! در هر حال در یک نکته تردیدی نیست، و آن این که سخنان آل احمد درباره نقش احتمالی گلستان در تعطیل کردن مجله، برای هر کس که معنایی نداشته باشد، قطعاً برای خود گلستان معنا دار بوده است، اما او در تمام این مدت درباره آن سکوت کرده، و حالا هم که سالها پس از مرگ آل احمد به آن پرداخته، نه از تعطیلی مجله، بلکه از نحوه آغاز به کار آن سخن می گوید! باری بعد از تعطیل شدن مجله کتاب (کیهان) ماه، پیوند میان گلستان و آل احمد تا حد زیادی گسسته می شود و دیگر به حالت نخست بر نمی گردد.

۱۰۹. ای. جی. باس (۱۳۴۱)

آل احمد در کتاب یک چاه و دو چاله... به اختصار بسیار از مطلبی یاد می کند با عنوان «ای - جی - باس» که پرویز داریوش نوشته بود و برای چاپ در کتاب ماه به وی داده بود.^{۵۰} اما اشاره آل احمد به پرویز داریوش به عنوان نویسنده این طنز، مطلقاً گلستان را مجاب نمی کند که خود آل احمد هیچ دستی در نوشتن آن طنز نداشته است. گلستان سالها بعد در نامه ای به

کامیار عابدی تصریح می کند که پرویز داریوش، به تحریک آل احمد، این «هجویه» را نگاشته بوده است.^{۵۱} و در نامه به سیمین نیز چنین از این ماجرا یاد می کند:

... من هیچ وقت یک کاراکتر محکم و معقول از جلال نه سراغ داشتم و نه توقع. حتی وقتی هم که چندی بعد جلال مقدم آمد و یک نوشته آورد و گفت این را آل احمد آورده است به عنوان یک ترجمه برای کیهان هفته چاپ شود، و او - مقدم - حدس زده بود که در واقع نوشته‌یی برای مسخره کردن و دست انداختن من و فروغ است اصلاً و ابداً و از صمیم قلب در من بی اثر بود و تنها واکنش من این بود که برای تفریح خصوصی میان دوستان او و پرویز داریوش این را نوشته‌اند. [...] به هر حال این قصه‌یی که جلال و داریوش نوشتند به اسم «بی جی باس» که من باشم برای تفریح آن‌ها بود هر چند دلیلی نداشت که بی چاره فاطمه کلفت ما را هم مسخره کنند یا فخری و لیلی را، و البته من دیدم رگه ردالت را اما اصلاً مهم نبود. آن قدر از این دو کارهای خنده‌دار دیده بودیم و دیده بودی و دیده بودند که اصلاً این نوشته مهم نبود.^{۵۲}

باری به علت تعطیلی کتاب (کیهان) ماه، این طنز تند در آنجا منتشر نشد، اما بعدها در مهر ۱۳۴۵ و با مشخصات زیر در مجله نگین منتشر شد: «شت‌نگاری ای جی باس» (Hagiography of E.G. Boss)، نوشته «زیورپ شویراد»، ترجمه «پیروز دشواری». توضیح آنکه در نام E.G. Boss، حروف E.G. مبین حروف اول نام ابراهیم گلستان، و Boss نیز به معنی رئیس یا سید است؛ «زیورپ شویراد» معکوس پرویز داریوش، و «پیروز دشواری» نیز شکل درهم ریخته نام پرویز داریوش است.^{۵۳} بد نیست چند خط آغازین «شت‌نگاری ای جی باس» نوشته پرویز داریوش را بخوانیم:

نخستین بار که به ای جی باس برخوردم هنوز «باس» را بر نام خود نیفزوده بود و همان ای جی بود اما نه به این سادگی و نه بدون آن جاه‌طلبی و خودنگری که روزگاری او را بدان وضع کشاند که ای جی باس شده و هر گونه شبهه‌علاقه‌یی که به پیش از آن زمان داشت از خود برید و اگر می توانست، ای جی را هم از خود می افکند و همان باس می شد، چنانکه دیده بود در نمایش‌های منعکس بر پرده از آن گروه که در آن سوی جهان چند تن را به زیر فرمان می آورند و بدیشان امر و نهی می کنند و آسایش را برای خود می خواهند و رنج را برای زیردستان و هدفی جز غارت دیگران ندارند به هرگونه و با هر وسیله که میسر افتد...^{۵۴}

این طنز را می توان آخرین شوخی در جمع صمیمی و دوستانه آل احمد و گلستان و داریوش دانست؛ بعد از آن، این جمع صمیمی برای همیشه از هم می پاشد.
مجلد پایانی نامه‌های سیمین دانشور و جلال آل احمد^{۵۵} شامل نامه‌هایی است که آل احمد

و دانشور در فاصله هفتم مهر ۱۳۴۱ تا دهم شهریور ۱۳۴۴ طی سفرهایی که به خارج داشتند به یکدیگر نوشته‌اند. با بررسی این نامه‌ها متوجه نکته بسیار جالبی شدم، و آن اینکه بعد از ماجرای کتاب (کیهان) ماه، میانه گلستان و آل احمد، تا حد زیادی، به هم خورد، اما پیوند دوستی شان یک سر قطع نشد. شاید دو سطر زیر از نامه آل احمد به دانشور (به تاریخ اول دی ماه ۱۳۴۱) بهتر از هر توضیح دیگری مبین احساس آن دو در این فاصله نسبت به هم باشد:

و عجیب است که دیشب خواب گلستان را می‌دیدم که در خواب دارم می‌زنمش. به این پسره ما علاقه داشتیم و داریم که این جوری از آب درآمد.^{۵۶}

بر اساس این نامه‌ها به قطعیت می‌توان گفت که این رابطه نه خیلی صمیمی آن‌ها تا سال ۱۳۴۴ نیز ادامه داشته است.^{۵۷}

آل احمد: دیشب خواب گلستان را می‌دیدم که در خواب دارم می‌زنمش. به این پسره ما علاقه داشتیم و داریم

۱۰. سال‌های ساواک (۱۳۴۳-۱۳۴۸)

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) سه سال و نه ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یعنی در اسفند ۱۳۳۵، به ریاست تیمور بختیار تأسیس شد. ساواک مخصوصاً از بهمن ۱۳۴۳ به بعد که سپهبد نعمت‌الله نصیری به ریاست آن گمارده شد، گسترش و قدرت بسیاری یافت. یکی از پلیدترین عوامل ساواک پرویز ثابتی بود که در ۱۳۳۷ استخدام شد، و به علت بی‌رحمی و شقاوتی که در برخورد با مخالفان از خود نمایش داد، توانست مدارج ترقی را خیلی سریع در ساواک طی کند. به نظر من هر اظهار نظری درباره زندگی و افکار آل احمد، خاصه در یک دهه پایانی زندگی اش، بدون در نظر گرفتن برخوردهای او با ساواک و شخص ثابتی، ناقص و نامعتبر است. کما اینکه گلستان نیز هنگام سخن گفتن درباره آل احمد درباره این موضوع اظهار نظر کرده است، اما او در این مورد صریحاً متذکر شده است که آل احمد هیچ مشکلی با نیروهای امنیتی یا ساواک نداشته است:

... آل احمد اپوزیسیون نبود. چیزی نمی‌گفت، کاری نمی‌کرد. حبس رفت؟ شکنجه دید؟ دعوتش می‌کردند به هر کجا، او هم می‌رفت. دعوت کی سینجر ۵۸ را قبول می‌کرد، دعوت زبردست‌های قزمت روسی را هم قبول می‌کرد. حالا هر که هر چی می‌خواهد تعریف کند. تو بگرد، یک حرف منطقی، یک پیشنهاد سازندگی در کارهایش پیدا کن. نشانم بده. اپوزیسیون که نه یعنی فحش دادن. شعبان جعفری هم فحش می‌داد، کتک می‌زد. اپوزیسیون بود؟^{۵۹}

درباره این اظهار نظر گلستان به چند نکته می‌توان اشاره کرد: اول اینکه بر خلاف آنچه گلستان می‌گوید، ساواک مخصوصاً از ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ به بعد، یعنی از زمانی که ثابتی کم‌کم رشد

می‌کند و به ریاست اداره یکم از اداره کل سوم ساواک منصوب می‌شود، بر تمام رفت و آمدها و فعالیت‌های آل احمد نظارت داشت، و حتی وقتی آل احمد ناچار به سفر به اسالم می‌شود، مأموران ساواک در آنجا هم او را تحت نظر می‌گرفتند و دست از سرش بر نمی‌داشتند.^{۶۰} شدت این آزار و اذیت‌ها به حدی بود که بعد از مرگ آل احمد اکثر کسانی که او را از دور و نزدیک می‌شناختند مطمئن بودند که به دست ساواک کشته شده است.^{۶۱} دیگر اینکه سیمین دانشور در باره از کار بی‌کار کردن‌های مکرر جلال آل احمد به صراحت سخن گفته و توضیح داده است که چگونه ساواک آل احمد را در همه جا و به انحاء گوناگون تحت فشار قرار می‌داده، و اگر او را نمی‌کشته صرفاً به این دلیل بوده است تا، به قول ثابتی، از او یک شهید به وجود نیارد.

جالب توجه است که پس از محاکمه خلیل ملکی در سال ۱۳۴۴، برخی افراد سخنانی در باره خلیل ملکی بر زبان آوردند که بسیار شبیه به سخنان گلستان در نقل قول بالا در باره آل احمد بود. آل احمد به اظهارات این افراد پاسخی کوتاه و در خور داده است که شاید بتوان همان پاسخ را به گلستان نیز داد. توضیح آنکه ملکی می‌کوشید تا مطابق اصول خودش برای مبارزه با استبداد از شیوه مبارزه قانونی پیروی کند، اما این شیوه خویشتن‌دارانه همواره در ایران با سوء تفاهم‌هایی همراه بوده است. مثلاً ملکی در اواخر ۱۳۴۴، به جرم طرح تشکیل جبهه ملی سوم، محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد، و آل احمد که گاه تنها تماشاچی جلسات دادگاه او بود، گزارشی خواندنی از جریان آن محاکمات تهیه کرد. آل احمد، ضمن گزارش خود، به اظهارات عجیب افرادی که

**سیمین دانشور درباره
این‌که ساواک بارها
آل احمد را بی‌کار
کرده و او را تحت فشار
قرار می‌داده سخن
گفته و نوشته است**

با تردید و بدبینی جریان محاکمات را دنبال می‌کردند اشاره کرده و به آن پاسخ داده است، و همانطور که گفتیم آن پاسخ را عیناً می‌توان در مورد اظهارات گلستان نیز به کار برد:

منوچهر تسلیمی - که الان معاون وزارتخانه‌ای است - درآمد که: می‌خواهند ملکی را بزرگ کنند. تریبون به دستش داده‌اند. حتماً کاندید مقامی است. [...] چندی پس از محاکمه، در یکی از محافل روشنفکران مدعو بودم. شبی به لقمه نانی و گپی. یکی از حضار که روزگاری در جوانی سری پرشور داشته و توده‌ای بوده و داستان‌ها... و حالا دنبال نان و آب حتی خواندن را فراموش کرده درآمد که: پس چرا [ملکی] استیفا نخواست؟ و الخ... گفتیم: اصلاً ملکی چه می‌کرد تا تو راضی می‌شدی؟ اگر محکوم به اعدام می‌شد چطور؟ [...] تو شهید پرستی. چرا که از مرده نمی‌توان چیزی شنید. و در هر وضع تازه‌ای که به اجبار زمانه پیش می‌آید، مردگان همچنان ساکنند و نمی‌توانند تکلیف تازه‌ای بر تو نوشت.^{۶۲} [تأکید از نگارنده است].

اما در مورد اظهارات گلستان مبنی بر دعوت کیسینجر و «زیر دست‌های قز میت روسی» از آل احمد، احمد افرادی توضیحات جالبی آورده است که مرا از ذکر هر توضیح دیگری بی‌نیاز می‌کند و عیناً آن را در اینجا نقل می‌کنم:

از جمله خرده‌گیری‌های آقای گلستان بر آل احمد این است که دعوت خانه وگس (انجمن فرهنگی ایران و شوروی) را برای شرکت در «هفتمین کنگره مردمشناسی مسکو» (که در سال ۱۳۴۳ برگزار شد) پذیرفت. یا، در سال ۱۳۴۴، به دعوت سمینار بین‌المللی ادبی و سیاسی دانشگاه هاروارد، پاسخ مثبت داده است و به آن دیار سفر کرد. [...] آقای گلستان، خود را به فراموشی می‌زند که صادق هدایت مقبول و محبوب او هم، دعوت همین «زیر دست‌های قز میت روسی» را پذیرفت و در شانزدهم آذرماه ۱۳۲۴، برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سال تأسیس دانشگاه تاشکند به ازبکستان رفت. [...] حال ببینیم ماجرای «دعوت کیسینجر» و «قبول» آل احمد از چه قرار است. آل احمد، در کتاب سفر آمریکا می‌نویسد: «دو ماه تابستان ۱۳۴۴ مهمان دانشگاه هاروارد بودم... سمینار هاروارد، از ۱۹۵۱ تا کنون، هر تابستان دایر است. به این نیت که آشنا کند روشن‌فکران عالم را با روش زندگی و اندیشه آمریکایی. عین همه بورس‌های دیگر، که در این سال‌های پس از جنگ دوم جهانی مُد شده است. نمک گیر کردن و ایجاد تعهد و از این قبیل... از بدو تأسیس تا کنون (در سمینار تابستانی هاروارد) از ولایت ما این کسان شرکت کرده‌اند: دکتر محمد معین در تابستان ۱۹۵۴ (۱۳۳۳)، صادق چوبک در ۱۹۵۵، بعد چند سالی از نماینده ایران خبری در اسناد و مدارک سمینار نیست، بعد دکتر شاهپور راسخ در ۱۹۵۹، بعد خانم افشان وزیری در ۱۹۶۰، بعد خانم مهری آهی در ۱۹۶۲، بعد عیال من سیمین دانشور در ۱۹۶۳، و قرار بود در تابستان ۱۹۶۴ [= ۱۳۴۳] خود من شرکت کنم که [به علت مخالفت ساواک] نشد. و به اجبار زمانه، بلیت را پس فرستادیم. حضرات گردانندگان سمینار [نه به ادعای آقای گلستان - هنری کیسینجر] سخت محبت کردند و دعوت را تجدید کردند برای سال بعد، (۱۹۶۵ = ۱۳۴۴) که جواز صادر شد و رفتیم.»^{۶۳} [...] می‌بینیم «سمینار تابستانی هاروارد»، سابقه دارد، و اراده هنری کیسینجر، در این دعوت نمی‌توانست چندان دخیل باشد. (گرچه، در آن سال، هنری کیسینجر رئیس سمینار دانشگاه هاروارد بود). دو دیگر آنکه، بزرگانی همچون دکتر محمد معین، سیمین دانشور، صادق چوبک (دوست نزدیک آقای گلستان) و... نیز مهمان سمینار تابستانی دانشگاه هاروارد (نه مهمان کیسینجر) بوده‌اند.^{۶۴}

۱۱. وصیت‌نامه آل احمد (۷ فروردین ۱۳۴۳)

آل احمد در وصیت‌نامه‌ای (به تاریخ ششم فروردین ۱۳۴۳) که آن را کمی پیش از سفر حجش تهیه کرده بود سیمین دانشور و شمس آل احمد و پرویز داریوش و گلستان را مسئول رسیدگی به آثار خودش تعیین کرد.^{۶۵} گفتیم آل احمد در فصلی از کتاب یک چاه و دو چاله... گلستان

را همچون چاله‌ای تصویر کرده بود که در برهه‌ای از زندگی‌اش در مقابل راه او سبزی می‌شود تا وی را به سودای ثروت و رفاه از ادامه‌راهی که برای خود برگزیده بوده منحرف سازد.^{۶۶} تاریخ نگارش این فصل از کتاب یک چاه و دو چاله... (خرداد ۱۳۴۳) حدود سه ماه پس از نوشتن آن وصیت‌نامه است، و تا آنجا که می‌دانیم آل احمد تا زمان مرگش در شهریور ۱۳۴۸ هیچ وصیت‌نامه دیگری تنظیم نکرد. گلستان در یکی از مصاحبه‌های معروفی که سال‌ها بعد با پرویز جاهد انجام می‌دهد^{۶۷} این عمل آل احمد را ناشی از «عدم تعادل فکری» او قلمداد کرده است:

بین فحش خواهر و مادر هم به من داده. چی گفته یا برای چی گفته، من نمی‌دونم. و توی اون کتاب یک چاه و دو چاله‌اش به من فحش می‌ده. نمی‌دونم برای چی داره فحش می‌ده. در عین حال که داره فحش می‌ده و اون چیزها رو می‌نویسه، در همان حال مرا قیّم خودش می‌کنه و این از یک عدم تعادل فکری حکایت می‌کنه. تو اگر به من بد می‌گی و می‌گی من آدم بی‌شرف و پستی هستم، چرا وصیت می‌کنی که من وصی اموال تو باشم.^{۶۸}

البته می‌دانیم که آل احمد در کتاب یک چاه و دو چاله...، نه حرف زشتی به گلستان زده و نه او را «آدم بی‌شرف و پستی» خوانده بوده، بلکه صرفاً از مبدل شدن وی به کارمند عالی‌رتبه تبلیغات کنسر سیوم نفت، پیوستنش به دستگاه‌های حکومتی، و احتمالاً همکاری مستقیم یا



سیمین دانشور و جلال آل احمد در آسالم

غیر مستقیمش با سازمان امنیت انتقاد کرده بود. احمد افرادی حین بررسی این بخش از سخنان گلستان به درستی متذکر می شود که:

آنچه مرا به حیرت وامی دارد، کژتابی‌ها و خلاف واقع‌گویی‌های آقای گلستان نیست. حیرت‌آور، انفعال یا محافظه‌کاری آقای پرویز جاهد [اهتمام‌گر کتاب‌نوشتن با دوربین] است که زحمت یافتن و خواندن یک مقاله کوتاه (یک چاه و دو چاله) را به خود نمی‌دهد، تا مدعیات گلستان را محک بزند و احیاناً معترض او شود.^{۶۹}

آل احمد در آن کتاب، درست یا غلط، تنها متذکر این نکته شده است که نه سودای ثروت و نه حساب دوستی‌ها هیچ‌کدام نباید مانع از تعهد روشنفکر به «قلم» یا به رسالت‌های اخلاقی و اجتماعی‌اش بشوند.^{۷۰} چنانکه در پایان بخش نهم همین مقاله دیدیم، پیوند دوستی میان گلستان و آل احمد تا ۱۳۴۴ قطع نشده بود، و این بدان معناست که آل احمد به هنگام تنظیم وصیت‌نامه‌اش هنوز گلستان را دوست خودش می‌دانسته و قطعاً به «عدم تعادل فکری» دچار نشده بوده است. اما در باره اینکه چرا آل احمد باید گلستان را جزو او صیای خودش قرار دهد، من به چند احتمال زیر می‌توانم اشاره کنم: شاید می‌خواست به ریش گلستان بخندد و آخرین پیوندش با او را با حقیقه‌ای جانانه تمام کند! یا شاید می‌خواست راه بازگشت گلستان را به عوالم دوستانه گذشته یک‌سر قطع نکرده باشد و این امکان را به او بدهد که دوباره به میثاق‌های قدیمش باز گردد. شاید به قول زمانی‌نیا^{۷۱} تقدیر کسی که شانه از زیر بار وصیت نیما خالی کرده، همین است که وصی او نیز از زیر بار وصیتش شانه خالی کند. و شاید هم با توجه به مناسبات احتمالاً دوستانه گلستان با برخی مقامات امنیتی^{۷۲} آل احمد می‌خواست کسی را وصی آثار خودش قرار دهد که توان مقابله با اقدامات ساواک در تخریب احتمالی آثارش را داشته باشد. هر چه هست گلستان از زیر بار این وصیت شانه خالی کرد و بر آخرین رشته پیوند دوستی‌اش با آل احمد برای همیشه تیغ جدایی زد. باری در نهایت گلستان اندکی پیش از انقلاب عازم انگلستان شد، و در قصری در تِه جنگلی انبوه و تاریک از سایه درختان کهنسال، سکنی گزید. و آل احمد نیز دست همسرش را گرفت و از شر ثابتی و اتباع او به بُرجی در اسالم پناه برد، و دیری نگذشت که همانجا از دار دنیا رفت.

۱۲. غرب‌زدگی و استبداد: و نتیجه‌گیری

تا جایی که من می‌دانم، گلستان در زمان حیات آل احمد هیچ نقد یا شرحی بر کتاب غرب‌زدگی وی ننوشته بود، اما پس از فوت آل احمد و مخصوصاً در دو سه دهه پس از انقلاب، بسیار به

این موضوع پرداخت، به حدی که نامه به سیمین^{۷۳} را می‌توان بیش از هر چیز نقدی بر نظریه غرب‌زدگی آل احمد دانست. این مقاله را با بررسی مختصر آراء گلستان در باره غرب‌زدگی آل احمد و علل اهمیت بررسی تاریخی این کتاب و نیز نتیجه‌گیری خود به پایان می‌برم.

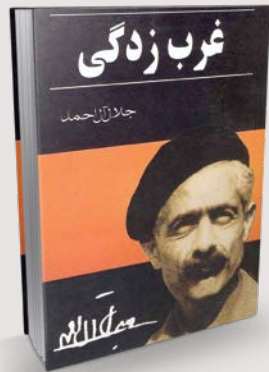
گلستان در ۱۳۶۹ نامه مفصلی برای سیمین دانشور ارسال می‌کند که به مقصد نمی‌رسد؛ به همین دلیل وی پس از چندی از یکی از دوستانش که عازم ایران بود می‌خواهد آن نامه را به دست دانشور برساند و نامه عاقبت به مقصد می‌رسد؛ اما دانشور هیچ جوابی به آن نمی‌دهد. من تصور می‌کنم هر دو نامه به دست دانشور رسیده بوده، اما او به دلیل سخنان تند و گاه شاید نه چندان موثق گلستان درباره آل احمد^{۷۴} ترجیح داده بود که هیچ پاسخی به آن ندهد. به هر حال سال‌ها بعد، گلستان رونوشت ناقصی از همان نامه را برای مطالعه در اختیار دکتر عباس میلانی می‌گذارد، و میلانی پس از مطالعه نامه به لزوم انتشار آن پی می‌برد و به اصرار او، گلستان نیز با انتشار آن موافقت می‌کند. این نامه عاقبت با مقدمه‌ای به قلم میلانی در قالب کتاب مستقلی با عنوان نامه به سیمین در ۱۳۹۵ (ویراست دوم: ۱۳۹۹) در ایران منتشر می‌شود.

ظاهراً دانشور در یکی از نامه‌هایی که پیش‌تر برای گلستان فرستاده بود، تاریخ ایران را به چهار دوره فاجعه‌آمیز اسکندر و عرب و مغول و استعمار تقسیم کرده بود^{۷۵} و گلستان که موضوعیت چندانی برای این تقسیم‌بندی و مخصوصاً مقوله استعمار قائل نبود، در این کتاب کوشیده است تا با استناد به وقایع تاریخی بسیار، نشان بدهد که اولاً عقب‌ماندگی و پیشرفت در هر جامعه و فرهنگی بیش از آنکه به عوامل خارجی مربوط شود، به ضعف‌ها و کمبودهای خود آن جامعه و فرهنگ مربوط می‌شود، و ثانیاً اگر ملتی به تسخیر شدن کردن می‌نهد ایراد از خودش است و باید در رفع آن بکوشد. گلستان در بخش اعظم نامه به سیمین می‌کوشد بی‌آنکه چندان نامی از آل احمد و کتاب غرب‌زدگی وی به میان بیاورد، توصیف آل احمد از غرب و غرب‌زدگی را رد کند و تصویر دیگری از روابط غرب و ایران به دست دهد. جالب است که کتاب نامه به سیمین از حیث کلی‌گویی‌های احساسی و نیز نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده، شباهت‌های بسیاری به بخش‌هایی از کتاب غرب‌زدگی آل احمد دارد^{۷۶} اما همچنین روشن است که این دو کتاب از حیث تأثیرشان بر جامعه فرهنگی ایران تفاوت‌های عظیمی با هم دارند. کتاب نامه به سیمین موجد هیچ حرکت و جنبشی در ایران نبوده و بحث و واکنش چندانی را هم سبب نشده است، اما غرب‌زدگی، در زمان خودش، خوب یا بد، موجد جنبش انقلابی غیر قابل انکاری در گفتمان روشنفکری ایران شد و دوره جدیدی را در تاریخ فرهنگی ایران رقم زد. شاید بسیاری از انتقادات گلستان به آرای آل احمد وارد باشد، اما جالب است که این انتقادات، و انتقادات خیلی از نویسندگان دیگری که به بررسی آرای آل احمد پرداخته‌اند، همه و همه بدون توجه به برخی ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی زمان آل احمد نگاشته شده‌اند. با بروز انقلاب و گذشت یکی دو دهه و ظاهر شدن

تبعات برخی افکار تندروانه افرادی چون آل احمد، انتقاد از آن کتاب نیز به تدریج افزایش یافته است، اما در هر حال لازم است که غرب زدگی را در ظرف زمان و مکان خودش بررسی کنیم و نه صرفاً بنا بر ملاحظات و تجارب و اطلاعات امروز. داریوش آشوری درباره این کتاب و نقش آن در گفتمان آن روزگار ایران، به درستی چنین نظر داده است:

غرب زدگی، با همه ضعف های تحلیلی و سستی علمی اش، طرح کننده مفهومی شد که از نظر تاریخ گفتمان های روشنفکرانه در دیار ما و در زبان فارسی [...] بسیار اساسی است و از راه نشان های ذهنیت یک دوران و فضای روشنفکری جهان سومی ماست. این کتاب با باززد کردن مفهوم غرب زدگی زمینه ساز نمود پیدا کردن احمد فردید و به میدان آمدن او و اثرگذاری های بعدی اش تا دوران اول انقلاب اسلامی شد.^{۷۷}

آل احمد می کوشید تا موجب کنش اجتماعی مثبتی برای مردم خود باشد، اما او در جامعه ای بسته که استبداد، با انواع سانسورها، امکان هر گونه نقد و بحثی را در آن منتفی می ساخت، هیچ ابزاری جز مفهوم خشن «غرب زدگی» نیافت. و تازه این ابزار در مقایسه با ابزار آتشینی که جوانان پس از او در برخورد با استبداد فزاینده اتخاذ کرده بودند، بسیار معتدل بود! به نظر من نقد مفهوم غرب زدگی و علل شکل گیری و رواج آن، و اصلاً نقد آراء و آثار آل احمد، بدون توجه به عامل استبداد و سانسور حاکم بر ایران در آن دوران، نقدی ناقص و نارسا خواهد بود، زیرا تا توصیف صحیحی از وقایع و اوضاع فرهنگی و تاریخی نداشته باشیم، نمی توانیم به تبیین معتبری از آن ها امید ببندیم. متأسفانه در این قبیل نقدها هیچ به این نکته توجه نشده است که در حکومت های استبدادی، فقط فریادهای شجاعانه به گوش مردم می رسند و نه نجوای های عقلانی، و دیگر اینکه همان فریادها هستند که سمت و سوی تغییرات اجتماعی آینده را تعیین می کنند، و نه آن نجواها که لاجرم ناشنیده باقی می مانند. در واقع بدترین عارضه استبداد نیز جز این نیست که از یک سو فضیلت شجاعت را مبدل به صفتی بی ارزش و حتی خطرناک می سازد، و از سوی دیگر فضیلت خرد را از چشم همگان پنهان می دارد. به قول انگلیسی ها: وقتی چکش بشوی، همه چیز را میخ می بینی؛ و به گمانم این نه خطای آل احمد، که تقدیر تاریخی خود ما بوده است. برای رهایی یافتن از شر این تقدیر و تاریخ چاره ای جز مرور و بررسی بی طرفانه گذشته خود و درس گرفتن از آن نداریم، و گر نه، آن گذشته دوباره و دوباره بر ایمان تکرار می شود، گیرم با عباراتی دیگر و به شکل و رنگی دیگر.



پی‌نوشت‌ها

۱. از آقایان دکتر حمید دباشی، علی دهباشی، و دکتر علی پیرحیاتی که در نگارش مقاله حاضر یاری رساندند سپاسگزاری می‌کنم.
۲. در این نوشته از چاپ سوم این کتاب (انتشارات فردوس، ۱۳۸۸) استفاده کرده‌ام و تمام ارجاعات نیز به همین چاپ است.
۳. پرویز جاهد، نوشتن با دوربین: رو در رو با ابراهیم گلستان (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۴)، صص. ۱۰۵-۱۰۶.
- همچنین ر. ک. حسن فیاد، از روزگار رفته؛ چهره به چهره با ابراهیم گلستان (تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۵)، ص. ۱۰۲.
۴. جلال آل‌احمد، یک چاه و دو چاله؛ و مثلاً شرح احوالات (تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۸)، صص. ۲۹-۳۰.
۵. انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی (تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۲)، ص. ۳۳۵.
۶. پرویز جاهد، پیشین، ص. ۱۰۲. همچنین حسن فیاد، پیشین، ص. ۱۰۱.
۷. جلال آل‌احمد، پیشین، ص. ۶۴.
۸. برای مشاهده صورت کامل نام‌های این ۷۸ تن، ر. ک. نخستین کنگره نویسندگان ایران تیر ماه ۱۳۲۵ (تهران، چاپخانه رنگین، ۱۳۲۶)، صص. خ-د.
۹. این نکته را به شکل‌های گوناگون دیگر نیز می‌توان نشان داد. به عنوان مثالی نمونه خروار، در کتاب تاریخ ایران مدرن، اثر عباس امانت (۲۰۱۷) بیش از پانزده بار از آل‌احمد نام برده شده، اما حتی یک بار هم به گلستان اشاره نشده است. نگارنده در موردها کتاب تاریخ معاصر این آزمایش را کرده و هر بار به نتیجه کم‌وبیش مشابهی رسیده است.
۱۰. نخستین اعلامیه انشعب در چهاردهم دی ۱۳۲۶ صادر شد و نگارنده همین تاریخ را مبداء انشعب در نظر گرفته است.
۱۱. درباره انشعب ر. ک. همایون (محمدعلی) کاتوزیان، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، ج. ۲ (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۲)، صص. ۲۸-۷۰.
۱۲. پرویز جاهد، پیشین، صص. ۱۰۵-۱۰۷.
۱۳. جلال آل‌احمد، پیشین، صص. ۳۲-۳۳.
۱۴. همان، ص. ۶۵.
۱۵. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲ (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷)، ص. ۱۷۲.
۱۶. به عنوان نمونه ر. ک. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، «خلیل ملکی، در انشعب تا همراهی مصدق»، ۱۳۹۰، در: https://www.bbc.com/Persian/iran/2012/01/120111-144-tudeh_party_maleki_amp.
۱۷. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، پیشین، ص. ۱۷۸؛ نیز: انور خامه‌ای، پیشین، ص. ۶۷۲.
۱۸. همچنین ر. ک. حمید شوکت، میعاد در دوزخ: زندگی سیاسی خلیل ملکی (تهران: نشر اختران، ۱۳۹۹)، صص. ۲۴۱-۲۴۲.
۱۹. انور خامه‌ای، پیشین، ص. ۵۹۲.
۲۰. همان، ص. ۵.
۲۱. نیز ر. ک. حمید شوکت، پیشین، صص. ۲۱۰-۲۱۲.
۲۲. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، پیشین، ج ۲، صص. ۱۸۳-۱۸۵.
۲۳. همان، ص. ۱۹۰.

۲۴. این اعلامیه در ۲۴ بهمن ۱۳۲۷ در روزنامه اطلاعات منتشر شد. برای تفصیل ماجرا ر. ک. انور خامه‌ای، پیشین، صص. ۶۵۱-۶۵۳.
۲۵. برای تفصیل بیشتر ر. ک. همان، ص. ۶۵۳؛ محمدعلی (همایون) کاتوزیان، پیشین، ۱۳۹۹، صص. ۶۷-۶۹.
۲۶. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، «خلیل ملکی...»
۲۷. جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله، پیشین، ص. ۳۳.
۲۸. ابراهیم گلستان، نامه به سیمین، ج ۴ (تهران: انتشارات بازتاب نگار، ۱۳۹۹)، صص. ۷۸-۷۹.
۲۹. جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله، پیشین، صص. ۳۵-۳۷.
۳۰. همان، ص. ۳۷.
۳۱. ب. ا. (به آذین؟)، «شکار سایه»، انتقاد کتاب (۱۳۳۴)، صص. ۲۱-۲۴.
۳۲. ابراهیم گلستان (مصاحبه شونده)، مهرنامه، ش. ۵۱، (۱۳۹۵)، صص. ۲۰۰-۲۱۹.
۳۳. مسعود جعفری جزئی، نامه‌های سیمین دانشور و جلال آل احمد، ج ۴، جلد، چ. ۳ (تهران: نیلوفر، ۱۳۹۸).
۳۴. به عنوان نمونه ر. ک. همان، ج. ۲، ص. ۸۶۷.
۳۵. ابراهیم گلستان، پیشین، ص. ۹۹.
۳۶. سیروس علی نژاد، از فرانکلین تالاله زار: زندگی نامه همایون صنعتی زاده (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۹).
۳۷. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. امید طیب زاده، درباره جلال آل احمد و همایون صنعتی زاده و دور شورش و سازش، بخارا، ش. ۱۴۳ (خرداد و تیر ۱۴۰۰)، صص. ۱۴۷-۱۷۸.
۳۸. پرویز جاهد، پیشین، صص. ۷۲-۷۳.
۳۹. ماندانا زندیان، «زبان آینه فرهنگ و طرز فکر جامعه است»، احسان یار شاطر در گفت و گو با ماندانا زندیان (لس آنجلس: انتشارات شرکت کتاب، ۱۳۹۵)، صص. ۳۳۹-۳۴۰.
۴۰. جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله، پیشین، صص. ۳۹-۴۰.
۴۱. همان، صص. ۴۰-۴۱.
۴۲. نیز ر. ک.
- Hamid Dabashi, *The Last Muslim Intellectual: The Life and Legacy of Jalal Al-E Ahmad*, (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2021).
۴۳. جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله، پیشین، ص. ۴۱.
۴۴. جلال آل احمد، «غرب زدگی»، کتاب ماه، ش. ۱ (خرداد ۱۳۴۱)، صص. ۱۷-۴۴.
۴۵. ابراهیم گلستان، پیشین، صص. ۷۱-۷۲.
۴۶. محمدحسین دانایی، خاطرات محمدحسین دانایی؛ ناگفته‌هایی از زندگی و زمانه دو برادر: جلال و شمس آل احمد، به اهتمام محمدرضا کائینی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۴).
۴۷. جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله، پیشین، ص. ۶۹.
۴۸. همان، صص. ۴۰-۴۴.
۴۹. بهرام بیضایی، «کارنامه فیلم گلستان»، آرش، شماره ۵ (آذر ۱۳۴۱)، صص. ۵۴-۵۵.
۵۰. جلال آل احمد، پیشین، ص. ۴۴.
۵۱. کامیار عابدی. «نامه ابراهیم گلستان به کامیار عابدی»، در: مهرنامه شماره ۱۰، فروردین ۱۳۹۰. ص. ۷۰.
۵۲. ابراهیم گلستان، نامه به سیمین، پیشین، صص. ۷۲-۷۳.

۵۳. محسن (سعید) محبی، «آن مرد دشوار بود»، مهرنامه، ش. ۱۰. (فروردین ۱۳۹۰).
۵۴. زیورپ شویراد [پرویز داریوش]، «شت‌نگاری ای. جی. باس»، نگین، ش. ۱۷. (مهر ۱۳۴۵)، صص. ۲۰-۲۴.
۵۵. مسعود جعفری جزئی، پیشین، ج. ۳.
۵۶. همان. ص. ۱۴۹.
۵۷. همچنین ر. ک. مسعود جعفری جزئی، پیشین، ج. ۳. ص. ۶۰۹.
۵۸. گلستان سال بعد، در جای دیگری نیز، جز آنچه در پی‌نوشت شماره ۵۹ خواهد آمد، به این قضیه اشاره کرده است. ر. ک. ابراهیم گلستان، پیشین، ص. ۵۸-۹۹.
۵۹. پرویز جاهد، پیشین، صص. ۷۳-۷۴.
۶۰. سیمین دانشور، غروب جلال (تهران: رواق، ۱۳۶۰)، ص. ۲۵.
۶۱. برای شرح این موارد و به‌ویژه نقش پرویز ثابتی در آن‌ها ر. ک. مصطفی زمانی‌نیا، «روایت، تاریخ شفاهی»، مهرنامه، ش. ۴۴ (آذر ۱۳۹۴)، صص. ۱۶۰-۱۶۷.
۶۲. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، صص. ۱۶۴-۱۷۲.
۶۳. ارجاع احمد افزادی به این کتاب: جلال آل‌احمد، سفر به امریکا (تهران: نشر آتیه، ۱۳۸۰)، صص. ۳۱۷-۳۱۸.
۶۴. افزادی احمد، ۱۳۹۵، «ابراهیم گلستان و اخلاق گفت‌وگو»، در: دنیا خانه من است؛ و بن‌نوشته‌های احمد افزادی (حلقه نیلوفری / ۳) / www.ahmadafradi.blogfa.com/post/29، پیشین، ص.
۶۵. ر. ک. احمد دانایی، پیشین، صص. ۳۹۸-۳۹۹؛ حمید تبریزی، حرف‌هایی درباره جلال آل‌احمد، مردی در کشاکش تاریخ معاصر (تبریز: نشر کاوه، ۱۳۵۷)، صص. ۱۲۴-۱۲۵.
۶۶. جلال آل‌احمد، یک چاه و دو چاله، صص. ۲۹-۴۳.
۶۷. برای آگاهی از آرای گوناگون درباره این مصاحبه ر. ک. علی میرزایی، «درباره کتاب نوشتن با دوربین»، نگاه‌نو، ش. ۶۷، صص. ۴۹-۶۲.
۶۹. افزادی احمد، ۱۳۹۵، «ابراهیم گلستان و اخلاق گفت‌وگو»، در: دنیا خانه من است؛ و بن‌نوشته‌های احمد افزادی (حلقه نیلوفری / ۳) / www.ahmadafradi.blogfa.com/post/29، پیشین، ص.
۷۰. جلال آل‌احمد، یک چاه و دو چاله، ص. ۲۹.
۷۱. زمانی‌نیا مصطفی، «روایت، تاریخ شفاهی»، در: مهرنامه، ماهنامه علوم انسانی، شماره ۴۴. آذر ۱۳۹۴، صص. ۱۶۰-۱۶۷.
۷۲. محمود فرجامی، «چه کسی از ابراهیم گلستان نمی‌ترسد؟ نقدی بر گفت‌وگو با ابراهیم گلستان» خردنامه همشهری، ش. ۲۳ (بهمن ۱۳۸۶)، صص. ۴۲-۴۵.
۷۳. ۱۳۹۵؛ ویراست دوم، ۱۳۹۹.
۷۴. ابراهیم گلستان، نامه به سیمین، پیشین، صص. ۷۸-۹۰.
۷۵. همان‌جا.
۷۶. به عنوان نمونه ر. ک.
- Abbas Amanat, 2017, *Iran: A Modern History* New Haven & London: Yale University Press, 2017).
۷۷. داریوش آشوری، «گفتمان غرب‌زدگی: طغیان روشنفکری جهان‌سومی برای بازگشت به «خود» بخارا، (بهمن و اسفند ۱۳۸۸) صص.
۷۸. به عنوان نمونه‌ای از چنین نقدهایی ر. ک. مایکل هیلمن، «از چشم غربی»، نشریه دو هفته‌گی کاخ جوانان، ۱۳۵۲.